

تأملی بر کتاب در جدال با خاموشی

کبیر توخی

تاریخ نگارش :

(۲۰۰۷ / ۱۰ / ۲۶)

تاریخ تجدید چاپ (۱۹ / اپریل ۲۰۱۳)

تجدید چاپ به صورت جزوه

(می ۲۰۱۳)

۱۳- تعمقی بر عملکرد های پولیس سیاسی دولت

دست نشانده شوروی در افغانستان (خاد) ۵۷

۱۴- ریشه یابی پدیده تواب ، گوشه ای از کار و کردار

توده ئی و اکثریتی تواب شده در زندان و خارج از آن. ۶۶.

۱۵- اجمالی از عملکرد " خط " دهنده

به حزب توده و اکثریتی در ایران و

" حزب دموکراتیک خلق " در افغانستان. ۶۹

۱۶- توده ئی و اکثریتی در زندان پلچرخ

کابل ، زندانی یا اجنت K G B ؟ ۷۵

۱۷- یاران زنده و صحبت باقی ۷۸

تأملی بر کتاب " در جدال با خاموشی "

اثری از نماد مبارزه و مقاومت ایران

(اشرف دهقانی)

فهرست عنوان ها :

صفحه

۵ - سروده "جلاد" اهداء به رفیق اشرف رهقانی.

۸ - نوید خجسته

۱- نگاهی به عنوان های کتاب " در جدال با خاموشی " ۸

۲- نماد مبارزه و مقاومت ایران و اثرش

(" در جدال با خاموشی ") ۱۳

۳- تجاربی چند از جنبش انقلابی افغانستان

در همین زمینه. ۱۴

۴- مقوله هائی که شکل آنها با مضمون شان

در تضاد قرار دارد. ۱۷

۵- نظری به زندان در افغانستان ۱۹

۶- ماهیت زندان ۲۲

۷- «چرا پدیده ای به نام شکنجه ؟!» ۲۳

۸- سرکوب و قتل عام ها با توجیهات ایدئولوژیک ۲۶

۹- توجیه اسلامی جنایات جمهوری اسلامی

و توجیه گران "والا قلم" ۲۹

۱۰- واقعیت مشابَهت عملکرد های

درون زندان و خارج از زندان ۴۱

۱۱- علت مشابَهت عملکرد ها ،

وابستگی به امپریالیزم. ۴۲

۱۲- « چهره دیگری از توابین (توابین مخفی) ». ۵۳

و ؛ اما

هر درخت ،

نه به سان هر " کرخت "

و هر نهال ،

نه همسان هر " بی حال " (۱)

با هر رگ و ریشه و پنجه ای که دارند در زمین

_ زمین بارورشان _

بارِ دگر، جوانه زدند .

شاخچه و پُندک و شگوفه

برگ و بار و غنچه نورسته ،

و ساقه های سبزینۀ شان را

کشیدند به زیر نم نم و شبنم ابرهای رنگین

ابرهای آبستن ازقهر و کین

که بر خاسته از خشم و خروشِ تفتیده زمین

_ زمین آزاده پرورشان _

که : " دهند به رهروان ،

نوبد فتح شبستان " (۲)

و بنویسند ، بانم نم و شبنم ابرهای رنگین

_ ابرهای آبستن از طغیان و شورشِ خونین _

بر لوح سبزینه برگ های شان :

جلاد !

ای اژدهای هزار دهان ایران زمین

که بر خاسته ای از چنبر " نظم نوین "

میر گمان ،

که سرهیمان جدا کرده ای از تن

ما که سبزه سرشتیم

ریشه در کوه و کمر داریم .

اهداء به :

نماد مبارزه و مقاومت ایران رفیق (ا شرف دهقانی)

پ . ترتیبیل (کبیر توخی)

۲۸ سپتمبر ۲۰۰۷

جلاد ! (*)

در آن تصویر خونین

- که مَصَوِّر ، " در جدال با خاموشی " رقم زد ، دیدم :

هزاران نهال و هزاران درخت

فراسوی سیم های خارآگین و سخت

که با تبر و تیشه ای دژخیمان معتقد ،

به امر جلاد قرن تجاوز و تسخیر

جلاد شکنجه وزندان و زنجیر

سر پرشور رفیقان ،

سر آزادگان ،

جدا شده از تن ؛

دیدم .

☆☆☆

تأملی بر کتاب " در جدال با خاموشی " اثری از نماد مبارزه و مقاومت ایران (اشرف دهقانی)

نوید خجسته :

چندی قبل نوید خجسته انتشار "در جدال با خاموشی" را یک رفیق مبارز و گرانقدر فدائی به من داد که موجب شغف و سرورم گردید . بیتابانه منتظر دستیابی کتاب بودم که همان رفیق شفیق این اثر بسیار ارزشمند و رهگشاه را در اختیارم قرار داد. در وهله نخست روی جلد هرکتاب توجه بیننده را به خود معطوف می دارد . در روی جلد، عکس رنگه گورستان مبارزان حماسه آفرین و گلگون کفنمان و بی کفنانی آغشته به خون "بهشت زهرا" و "گلزار خاوران" به چاپ رسیده ، که خاموشی سنگین و سکوت گورستان های در خون غلتیدگان و درخاک سیه مدفون شدگان را در اذهان متبادر می کند که به خاطر آزادی و دموکراسی و به ضد ظلم و استبداد و استثمار طبقات حاکمه وابسته به امپریالیزم سرسبز دادند و سر سرخ نه ؛ اما در پشت جلد، تصویر رنگی گویائی دیده می شود که سروده اهداء شده به نویسنده کتاب مفهوم آنرا نیز درخود جا داده است .

۱- نگاهی به عنوان های

کتاب " در جدال با خاموشی " :

"در جدال با خاموشی" که ۷۲۹ صفحه را احتواء کرده ، و با فانت "تهوما" وبا فاصله بیشتر میان دو سطر - که مطالعه آن چشم را اذیت نکند - چاپ شده ، طول آن تقریباً ۲۱ سانتی متر، عرض آن ۱۴ و نیم سانتی متر و ضخامتش به ۳ و نیم سانتی متر می رسد.

☆☆☆

جلاد زهر نوش جام شکست
که می لرزید جام زهرت در دست
به شمار سیاره های کهکشانشان
ننگ بر تو ،
و نفرین بر " پاسدار " خطت (**)

☆☆☆☆☆

(*) - "جلاد" : خمینی . (**) " پاسدار " خطت : خامنه ای

(۱) - " کرخت " و " بی حال " : (آنانی که زمانی از "مبارزه" دم می زدند . آنگاه که قدم شان به غرب رسید، قلم شان در وصف جمال و کمال مخملباف ها، عبادی ها ، گنجی ها ، مارینا ها این خادمان سرمایه ؛ بر سینه کاغذ کشیده شد. گفتند و نوشتند و بهره‌ذیانان شان نام شعر نهادند و هنر را برای هنر خواستند و می خواهند ؛ تا به تاج و کاخ جاویدانگی دست یابند !؟)

(۲) - شعری از شاعر انقلابی افغانستان زنده یاد «داوود سرمد» است که در زندان مخوف پلچرخی ، در زیر شکنجه های وحشیانه توده ئی های شرف باخته افغانستان ، یعنی جلادان خلقی (ازفرکسیون "حزب دموکراتیک خلق") قهرمانانه جان باخت.

زخون خویش خطی می کشم بسوی شفق
چه خوب عاشق این سرخی سرانجامم
نوید فتح شبستان دهم به راهروان
سرود رزم پیام آوران شود نامم
عقاب زخمی ام و می توانیم گشتن
مگر مُحال بود لحظه ای کنی رامم
توئی که پشت تو می لرزد از تصور مرگ
منم که زندگی دیگر نیست اعدامم

در جمهوری اسلامی " تقسیم شده و هر کدام محتوای خود را طی صفحات ارائه کرده است .

بخش دوم:

" شرایط زندان ، انعکاسی از شرایط حاکم بر جامعه - زندان در دهه ۶۰ " عنوان شده ، در زیر آن فصل اول (" استقرار در میان خون و جنایت ") به پیکره های ۱۳- "نسلی از انقلاب در چنگال ضد انقلاب در زندان" ؛ ۱۴- "لومپن ها، در نقش گردانندگان زندان در دهه ۶۰" ؛ ۱۵- "جمهوری اسلامی و جنایاتی که در توصیف نمی گنجد" ؛ ۱۶- "ضد انقلاب در برابر مقاومت مبارزین زندانی" ؛ ۱۷- "سلول های انفرادی گوهر دشت" ؛ ۱۸- "تخت ها" ، " تابوت ها" یا... تقسیم شده است.

در فصل دوم (" زندان و جامعه") پیکره ۱۹- " تصویر زندان ، تصویرمنطبق با اوضاع جامعه" و ۲۰- "زندان و جامعه - سرکوب با توجیهات ایدئولوژیکی" .

فصل سوم (" توابع پدیده ای نوظهور") مشتمل بر پیکره های ذیل می باشد : ۲۱- "شمه ای از وضعیت بند ها قبل از شکل گیری توابع" ؛ ۲۲- " توابع، پدیده ای نو ظهور در زندان" ؛ ۲۳- "شکل گیری پدیده توابع و مراحل تکاملی آن" ؛ ۲۴- توابع های تاکتیکی! یا تاکتیکی که توابع ساخت" ؛ ۲۵- "توابع های جمهوری اسلامی ، فراتر ... " ؛ ۲۶- " الف - توابع در حوزه کار های عملی" ؛ ۲۷- "ب - توابع در حوزه کار های نظری" ؛ ۲۸- نمونه هایی از اعمال توابع در بند های عمومی" ؛ ۲۹- "چهره دیگری از توابع (توابع مخفی)" ؛ ۳۰- "سرنوشت توابع در دهه ۶۰" ؛ ۳۱- " نقش توابع در ایجاد شرایط خشونت بار در بعضی شهر ها " .

بر بالای خط های افقی طرف راست صفحات ، عنوان اصلی کتاب " در جدال با خاموشی" و بر بالای خط های افقی طرف چپ ، عنوان های متن جلب توجه می نماید. زیر نویس ها در پائین صفحات با گذاشتن علامه ستاره، تشریح شده ، و توضیحات هم بعد از پایان کتاب آمده است . متعاقب آن ضمایم جلب توجه می نماید. در پی آن منابع و مأخذ چاپ شده است . بعد آن ، فهرست اعلام (رهنمای نامها) دیده می شود.

از آنجائی که اکثر خوانندگان پیش از دستیابی کتاب علاقه مند فهمیدن فهرست عنوان های یک اثر می باشند ، بگذار برای آن عزیزانی که تا کنون این اثر را از نزدیک ندیده اند ، فهرست عنوان های آنرا در ذیل درج نمایم :

نویسنده " در جدال با خاموشی" بعد از طرح فهرست و درج سه پیکره : [۱- "سخنی با خواننده" ، ۲- "قدردانی و توضیحی کوتاه" ، ۳- " در جدال با خاموشی در یک نگاه کلی " ؛ اثر رادر سه بخش تقسیم کرده است :

بخش اول :

(" تفاوت ها و شباهت های زندان در دو دهه ۵۰ و ۶۰ ") عنوان یافته ؛ فصل اول ("چرا شکنجه؟") به پیکره های : ۴ - "چرا پدیده ای به نام شکنجه ؟" ؛ ۵- " اعمال شکنجه با هدف های گوناگون" ؛ ۶- "شکنجه در خدمت ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه" تقسیم گردیده و به هر کدام طی صفحاتی پرداخته است .

فصل دوم (" سرکوب و شکنجه در دو رژیم ") همچنان به پیکره های ۷- "سرکوب زندانی سیاسی، جلوه ای از مصاف جمهوری اسلامی بامردم" ؛ ۸- "یک درس تاریخی از آنچه گذشت" ؛ ۹- "شیوه ها و وسایل شکنجه به دور از احاله ایدئولوژیکی - مذهبی" ؛ ۱۰- "به کار گیری آخرین تجارب ساواک در شکنجه گاههای جمهوری اسلامی" ؛ ۱۱- "بازهم در مورد مسایل زمینی در دو دهه" ؛ ۱۲- "به کمال رسیدن ننگ ها و جنایات شاهنشاهی

در متن ، تصاویری از مبارزان انقلابی اعدام شده ، شکنجه شده ، تصاویری از داخل زندان ، از زحمتکشان و بسا تصویر هائی که ؛ حتا از تماشای آنها بیننده بی تفاوت و سیاست گریز نیز دچار دگرگونی و نفرت شدید شده خواهان سرنگونی نظام اسلامی بی مقدار و وابسته به امپریالیزم می شود.

اشعار شعرای انقلابی هر کدام (در متن اثر) در جایگاه شان به درستی قرار داده شده ، که در این برانگیزانندگی و تهیجات و خلق جوی از انزجار ، نفرت و خشم مقدس طبقاتی علیه دشمن وحشی - که لنین بزرگ بارها بر آن تأکید ورزیده است - نقشی در خور توجه داشته و به خواننده انگیزه مبارزه به ضد ظلم و ستم و استثمار رژیم جمهوری اسلامی وابسته به سرمایه امپریالیستی را القاء می نماید .

این کتاب ، چون گلوله آتشینی است که درنگی - هرچند گذرا - به آن ؛ حتا قلب سنگواره شده های سیاسی را نیز گرما بخشیده ، آنان را به تفکر وا می دارد . در رساترین کلامی با مسؤولیت ، می توان نوشت:

این کتاب ارزشمند که با قطع و صحافت مرغوب وزیبا از چاپ برآمده است ، در واقع امر فانوس روشنی را ماند که در پرتو آن نسل های امروز و فردای ایران - افغانستان ، تاجیکستان ، منطقه و ... (که به خاطررفاه و آسایش انسان نوین و آزاده ، یعنی به خاطر امر رهایی بشریت از یوغ خونچکان سرمایه می رزمند و خواهان جامعه بدون مالکیت خصوصی ، بدون زندان و شکنجه و اعدام و بدون طبقات حاکمه خون آشام و دولت های وابسته و دست نشانده وبدون امپریالیزم می باشند) اشکال و شگرد های توطئه ، خدعه ، نیرنگ ، تشمت و آشفته فکری در عرصه های مختلف و به طور اخص در زندان ها را که توسط دشمن طبقاتی و حامیان جهانی آن ، یعنی امپریالیزم به کار گرفته می شود ؛ به زود ترین فرصت ممکن درک کرده ، بی ضرر و بی اثر نموده می توانند .

بخش سوم :

« زندان، عرصه ای از نبرد طبقاتی » عنوان یافته ، در ذیل آن فصل اول (« مقاومت و مبارزه ») پیکره های ۳۲- " مقاومت و مبارزه در زندان" ؛ ۳۳- " مبارزه و مقاومت در دوران بازجوئی" ؛ ۳۴- " پایداری و ایستادگی در جهنم زمینی" ؛ ۳۵- " مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی در اوایل دهه ۶۰" ؛ ۳۶- " بند ۸ ، بند تنبیهی زنان در قزل حصار ، یک نمونه" ؛ ۳۷- " مبارزه و مقاومت در اشکال دیگر" ؛ ۳۸- " چگونگی مقاومت در دوره حاکمیت توابع در زندان" ؛ ۳۹- " مبارزه در دوره افول حاکمیت توابع در بند ها" ؛ ۴۰- " تداوم مبارزه زندانیان سیاسی در دوره حاکمیت جناح منتظری در زندان ها" ؛ ۴۱- نمونه هائی از مبارزه زندانیان سیاسی در سال ۶۴" ؛ ۴۲- مبارزه در زندان از سال ۶۵ تا فاجعه سال ۶۷" مشاهده می شود.

در پی آن فصل دوم ("قتل عام زندانیان سیاسی")

پیکره ۴۳- "شکست رژیم در مقابله با شکست ناپذیری زندانی انقلابی" ؛ ۴۴- " فاجعه سال ۶۷ و رویدادهای پیش از آن" ؛ ۴۵- " تعمقی بر دلایل قتل عام زندانیان سیاسی" و ۴۶- "فاجعه سال ۶۷ و اختلافات تکتیکی سران جمهوری اسلامی" ملاحظه می شود.

در تحت فصل سوم ("فرجام سخن") پیکره های ۴۷- " زمستان" بر نگشت ! ؛ ۴۸- " «ایدئولوژی و توجیه جنایت» ؛ ۴۹- " توضیحات" و از پیکره ۵۰ تا ۵۵ "ضمیمه" ها عنوان شده ؛ و پیکره ۵۶- " منابع و مأخذ" (از صفحه ۷۰۸ تا ۷۱۳ را در بر گرفته) و ۵۷- " راهنمای نام ها" از صفحه ۷۱۴ تا صفحه ۷۲۹ که پایان صفحات کل کتاب را اعلام می دارد؛ درج شده است .

{این قلم در همین نوشته ، عنوان های اثر را که طور مسلسل تذکر داده ، به همین منظور آنها را با شماره (از ۱ تا ۵۷) پیکره " بندی کرده است.}

نشانه و وابسته ، زندان ، شکنجه ، مقاومت ، تواب و... در هر دو دهه بیرون داده شده است .

۳- تجاربی چند از جنبش انقلابی افغانستان در همین زمینه :

تاکس دستی بر آتش نداشته باشد از سوزش و سوختن چه می داند؟! این قلم که خود در هنگام تجاوز ارتش غارتگر و جنایتکار سوسیال امپریالیزم شوروی سابق بر افغانستان [که هم اکنون امپریالیزم جنایت پیشه و تاراجگر امریکا و شرکاء ، این سرزمین در خون و آتش فرو برده شده را در اشغال داشته و به کشتار دسته جمعی خلق تسلیم ناپذیر و در اسارت گرفته شده اش مشغول بوده و به تاراج ثروت هایش مصروف می باشند] ، با قید ابد ، یعنی ۱۶ سال در زندان مشهور و مخوف پلچرخی کابل محکوم شده بود ؛ درتداوم هشت سالی که در زندان بود [بر طبق قانون رهائی زندانیان سیاسی ناشی از "مصالحه ملی"؛ دولت دست نشاندۀ شوروی به ریاست داکتر نجیب - دیو خون آشام خاد - زندانیانی را که نصف مدت حبس شان را سپری کرده بودند رها کرد] ؛ همانند سایر زندانیان آگاه و رسالتمند ، با زندان و شرایط نهایت ضد انسانی و وحشتناک آن پیهم در حال مبارزه قرار داشت . سرانجام کوله بار روز تا روز سنگین و سنگین تر ، آتشین و آتشین تر تجربیات ، دست آورد ها و درگیری های سرسختانه اش با زندان داران و زندانبانان ازیکسو و جناح های ارتجاعی فاشیزم مذهبی ، تسلیم شدگان از طیف های چپ و راست و سایر جواسیس را از آن "دوزخ استعمار" در ازای تحمل اشکال زجر و انواع شکنجه های جسمی و روانی و در بدل از دست دادن هشت سال زندگی اش ؛ به بیرون از زندان انتقال داد .

۲- نماد مبارزه و مقاومت ایران و اثرش ("در جدال با خاموشی") :

رفیق اشرف دهقانی نویسنده کتاب در "جدال با خاموشی" که خود در زمان تسلط سلطنت شاهنشاه دیکتاتور وابسته به امپریالیزم جنایتکار امریکا (در واقع دست نشاندۀ) در رابطه با سازمان پر افتخار "چریکهای فدائی خلق ایران" آن روز گرفتار و زندانی شده بود و در برابر شیوه های بازجویی و شکنجه های جسمی و روانی که محصول تجارب چندین دهه سازمان سیا و مولود خبیثه آن ساواک در آن شرایط اختناق و پیگرد و شکنجه و زندان بود، نه تنها سرفرازانه تاب آورد و مقاومت نمود ؛ بلکه با فرار از زندان ، دژبانان ، بازجویان ، دژخیمان و در مجموع کل نظام شاهنشاهی را (که ؛ حتا در منطقه مداخله نظامی می کرد) در سطح جهان به شدت تحقیر و توهین کرد و با فرار تاریخی اش از آن سیاهچال مخوف به نماد مبارزه و مقاومت درمیان خلقش تثبیت هویت نمود ؛ با همین تجارب و پشتوانه مبارزاتی بی نظیر از یکطرف و از جانب دیگر جمع آوری کتاب ها ، مجلات ، مقالات ، اسناد و اوراق منسجم و پراکنده ، مربوط به زندان های دهه ۵۰ و دهه ۶۰ - با آن که دید و تفکر نویسندگان بر تحلیل و ارزیابی شان در نشرات یاد شده کم و بیش حاکم بوده - و مطالعه نقادانه و موشکافانه آنها نشرات به مشکل دستیاب شده و قبول زحمت تماس با وابستگان زندانیان اعدام شده و آنانی که از زیر ساطور جلاخان هر دو دولت وابسته و منفور، رهائی یافته اند [البته در عالم پراگندگی ایرانیان پناهنده در سراسر جهان] و جمع بندی مطالب و گفته های آنان با حفظ اصل امانت داری و مبرا از اشکال حب و بغض شخصی ، سیاسی ، فرهنگی و ... ، در این اثر به مثابه فاکت های عینی و ملموس جا داده شده و سرانجام محتوای علمی تنظیم شده این کتاب را شکل "در جدال با خاموشی" داده است . بنابراین می توان گفت که در تاریخ جنبش انقلابی ایران در نوع خود نخستین باریست که چنین اثری پرارزش و رهگشا در رابطه با دولت دست

سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان؛ درواکنش به آن، جنگ مردم آزادیخواه ما علیه این تجاوز؛ به ادامه آن سلطه خونبار دولت دست نشانده؛ از یاد زندانیان سیاسی و سرکوب آنان در زندانها؛ و کشتارهای دسته جمعی هزاران تن در پلیگونها (که هم اکنون گورهای دسته جمعی این قتل‌های عام در چند ولایت (استان) کشور کشف و برملا شده است) زیر نظر مستقیم اعضای KGB؛ قتل اسیران گرفتار شده توسط قوای اشغالگر شوروی در پایگاههای نظامی آنها در افغانستان، تهاجم باند‌های اسلامی و کشتار مردم در زندان‌ها توسط این جنایتکاران شرف باخته قبل از به اصطلاح سقوط دولت پوشالی نجیب‌الله جلاد خاد؛ جنایات عجیب این باند‌ها در زندان‌ها و خارج از آن - بعد از تسخیر کابل - و پله تکاملی آن، یعنی حاکمیت طالبان وحشی ساخت امپریالیزم امریکا که زمینه را برای تجاوز عریان خالق امپریالیستی شان فراهم نمودند، سبب شد که هر کدام از عناصر چپ خاصاً چپ انقلابی افغانستان برداشتهای خود را از مراحل مختلف این شرایط خونبار داشته و نتایج چنین تجاربی که در واقع، محصول کودتاها، تجاوزات، گرفتاری‌ها، بازجویی‌ها توسط "ضبط احوالاتی‌ها"، "اگسائی‌ها"، "کامی‌ها"، "خادی"‌های دولت دست نشانده و بازجویان شوروی، خادی‌های باند‌های اسلامی، جنگ‌های ارتجاعی فی مابین این باند‌ها، همینطور پولیس‌های مذهبی طالبان وحشی‌آمیز بر آن کار و بار جاسوسان دولت دست نشانده امپریالیزم امریکا (دولت کرزی) و بازجویی مستقیم زندانیان افغان توسط امریکائی‌ها در پایگاههای نظامی شان در افغانستان در طی سالهای اشغال کشور [، اشکال شکنجه و تجاوز و قتل‌های عام (در داخل و خارج زندان‌های شان) مقاومت و مبارزه مردم و فرزندان سربه کف شان در جبهات جنگ مقاومت و در زندان‌ها و بسا موارد مهم دیگر] که کشته شدن تقریباً یک و نیم میلیون مردم زحمتکش ما پایان آن نمی‌باشد [را جنبش انقلابی افغانستان از این که توانسته پستاره بس عظیم رخدادها و تجارب ناشی از آن را با جنبش انقلابی ایران و جهان در میان بگذارند؛ به خود می‌بالد. باشد با انتقال

به نسبت پائین بودن سطح جنبش و محدودیت‌های تخنیکی در افغانستان، ما در گذشته (آنگاهی که رژیم شاهی به جمهوریت استحال کرده و تضادها حدت بعدی خود را نداشت) از مواد ارسالی شامل نوشته‌ها، تجارب و مبارزات رفقای چپ انقلابی ایران استفاده کرده ایم و همیشه از آثار ارزشمند و آموزنده کمونیست‌های ایران و تجارب گرانبهای جنبش انقلابی ایران استفاده می‌کردیم؛ از طرق و راه‌های مختلف آثار و کتب چاپ شده سازمان‌های انقلابی ایران را دستیاب می‌نمودیم؛ به گونه‌ی مثال دفاعیه زنده یاد خسرو روزبه کتاب دست هر جوان مشتاق مبارزه بود. بعد‌ها "حماسه مقاومت" اثر ارزنده و پر بار رفیق اشرف دهقانی کتاب روی دست هر پیر و جوان شامل هر هسته، محفل، گروه و سازمان چپ انقلابی افغانستان بود و تا هم اکنون که کشور عزیز ما در اشغال امپریالیزم جنایت گستر و غارتگر امریکا و شرکاء قرار دارد از همان ارزش و اهمیت قبلی برخوردار است.

آثار ترجمه شده توسط مبارزان ایرانی از مارکس، انگلس، لنین، ستالین، مائوتسه دون و سایر شخصیت‌های برجسته جنبش بین‌المللی کمونیستی گرفته، تا آثار ادبی از نویسندگان کمونیست و دموکرات‌های انقلابی ایران و سایر کشورها، جهان را به اشکال مختلف به دست می‌آوردیم. به بیان دیگر افاده مطلب نمایم: ما از مواد چاپ شده اوراق و نشرات و ده‌ها جلد کتاب تألیف شده از نویسندگان چپ ایران ویا ترجمه شده از منابع چپ خارجی توسط مترجمین انقلابی کشور ایران بهره برده ایم.

زمانی هم بحران‌های اجتماعی و هم جا به جایی طبقات حاکمه وابسته، یکی به جای دیگر در افغانستان فرا رسید: داوود خان با مجوز اتحاد شوروی کودتایش را عملی ساخت؛ در مرحله بعدی تکانهای مخرب کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ توسط توده‌ئی‌های افغانستان ("حزب دموکراتیک خلق" که هزاران تن را در زندانها و صد‌ها هزارتن را در خارج زندان وحشیانه به قتل رساندند)؛ و "مرحله تکاملی آن"، یعنی تجاوز عریان و مستقیم ارتش

سیاست: دموکراسی، دیکتاتوری، کاپیتالیسم، سوسیالیسم، تئوکراسی، سکولاریسم و...؛ در علم روان شناختی: به خودآئی، خویش جدا سازی، خویش اندودی، عقده، حقارت و...؛ در علم حقوق اداره: "محکمه"، "زندان"، "حبس تعلیقی"، "حبس ابد"، "حبس طویل"، "حبس قصیر"، "تبعید" (تبعید در داخل و یا در خارج از کشور)، "پارچهٔ ابلاغ" (سند آگاهی مدت حبس زندانی) و...

نهادها و مؤسسات خادم (به هر طبقه ای که تعلق گیرند) بر مبنای هر ایدئولوژی و سیاست و یا هر علمی که بیخ و بنیاد گرفته باشند، کلی ترین مفاهیم خود را توسط مقولات و واژه های همان علم - در اندک لحظه - در ذهن خواننده یا پژوهشگرانی که کم یا بیش در مورد آن اطلاعاتی دارند؛ به تصویر می کشند؛ اما مقولات و واژه های هم هستند که ظاهراً بازتاب محتوای درونی خود بوده؛ مگر در ماهیت امر، واقعیت هائی را در بطن خود حمل می نمایند که با جوهر اصلی شان در تعارض و تقابل دایمی قرار می داشته باشد. یا به کلام دیگر مضمون مقوله متضاد خود را حمل می نمایند؛ همانند مقوله "ملل متحد" (در اصل این مقوله فریبنده، وحدت نمایندهٔ طبقات حاکمهٔ کشورها، یعنی دولتها بوده نه وحدت ملت ها در یک مؤسسه، که میشود مؤسسه "دولت های متحد" بدان اطلاق کرد) و یا مقوله "تواب" که بعداً بدان خواهیم پرداخت.

زندان هم در مؤلفهٔ دولت، که خود مؤسسه ای است برای سرکوب طبقات زحمتکش و بهره ده، قدیمی ترین مقوله بوده، همپای مالکیت خصوصی و حراست از آن شکل گرفته، خود در روند تکامل و تحکیم مناسبات ابتدائی وساده، پیچیده و پیچیده تر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، زایشگر بسا مقولاتی دیگر بوده است. مثل "پیگرد مظنون"، "مجرم"، "گرفتاری"، "تلاشی"، "الچک" [دست بند]، "زولانه" [دو حلقه آهنی در پای محبوس وانتهای دوزنجیری که به حلقهٔ دو پا وصل شده به دست زندانی داده می شود]، "مستنطق" [بازجو]، "شکنجه"، اشکال شکنجه مانند: "تابوت"، "قبر"، "قیامت"، "قین" یا "تیل

این تجارب حد اقل دین مان را در قبال جنبش چپ انقلابی جهان ادا کرده باشیم (نشرات مجله ها و برقراری سایت ها مؤید این امر بوده می تواند).

۴- مقوله هائی که شکل آنها با مضمون شان در تضاد قرار دارد:

بگذارید متواضعانه از خوانندگان گرامی بخواهم تا در قالب چند جمله کوتاه به مقوله زندان پرداخته، در پی آن راجع به زندان در افغانستان اشغال شده توسط امپریالیسم جنایتکار امریکا و شرکاء چند سطری رقم زنم. مسلماً متعاقب آن به گوشه ای از متن بسیار ارزشمند و بلند؛ متهیج و احساس برانگیز و آموزنده "در جدال با خاموشی" از نماد مبارزه و مقاومت ایران رفیق اشرف دهقانی، طور بسیار فشرده بپردازم؛ زیرا مشکل صحتی و فرصت زمانی و مهمتر از آن اشتغال مبارزاتی، برایم امکان پرداختن به تمام متن آموزنده این اثر پرمحتوا و مورد نیاز جنبش کمونیستی کشور ایران و... را نمی دهد و؛ اما آنچه که برایم ارزیابی آن در خور بیشترین اهمیت می باشد، به طور بسیار فشرده به آن خواهیم پرداخت. عجلتاً آنچه از مقوله و مقوله هائی که محتوای آن با اشکال شان در تضاد قرار دارند، در ذهنم خطور نموده؛ در اینجا تذکار آن را مفید می دانم:

کلاً مقولات و واژه ها از خود معانی و مفاهیمی مختص به خود را دارند. این معانی و مفاهیم در فرآیند کار و کردار اجتماعی انسان پوینده و جوینده جان گرفته، بیان مختص و مشخص و یا عام و کلی را در قالب کلمات گنجانیده، به وسیله همان قالب ها، واقعیت های روینده، یا میرنده را متجلی ساخته اند. یا به بیان دیگر، کلی ترین مفاهیم و معانی که در جریان یک علم تدوین شده، اساس و بنیاد آن علم را تشکیل داده، به ارتقاء و تعالی بعدی و آتی آن خدمت کرده بتوانند، شکل مقوله به خود می گیرد. به طور مثال در علم فیزیک: قوه، مدار، مرکز، فرار، جاذبه و...؛ در علم اقتصاد: کالا، ارزش، ارزش اضافی، ارزش مصرفی، کار اجتماعاً لازم و...؛ در علم

من خود طی سالیان متمادی ناظر دور و نزدیک تعمیر و تجهیز بیشتر زندان‌ها در چند تغییر شکلی نظام‌های دولتی بوده‌ام: کودتای داوود خان در ۲۶-۴-۱۳۵۲ که با مجوز اتحاد شوروی پیاده شد و ظاهر شاه را از قدرت برکنار نمود. در نخستین گام بخشی از توجه رهبر کودتا به زندان متمرکز گردید. به علاوه شماری از زندان‌ها در کابل، من جمله زندان معروف و قدیمی "دهم‌زنگ" کابل آغاز به اعمار زندان وسیع‌الساحه جدید و مخوف در منطقه ای به نام پلچرخ می نمود که به نام "زندان پلچرخ" مسمی گردید. کار تعمیر آن را با مصرف بیشتر از ۵۰۰ میلیون افغانی [که به تناسب کل بودجه دولتش که در سال مالی ۱۳۵۴ بالغ بر نوزده میلیارد و تقریباً دو صد ملیون افغانی می شد، رقمی بود هنگفت]، تقریباً تکمیل کرده بود که کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ به دستور و مداخله اتحاد شوروی توسط توده‌ئی‌های افغانستان یعنی "حزب دموکراتیک خلق" صورت گرفت. رئیس دولت، که به جانب غرب متمایل شده بود [به گونه مثال: شاه ایران در ملاقاتی با نماینده خاص داوود خان وعده پرداخت دومیلیارد دالر را به خاطر پیشبرد پروژه راه آهن به افغانستان داده بود] بنا به دستور K G B با تعداد زیادی از اعضای خانواده اش در جریان مقاومت در ارگ ریاست جمهوری، توسط نظامیان فرکسیون حزب "خلق" به قتل رسیدند توده‌ئی‌های افغانستان (فرکسیون خلق آن) بخشی از کار نا تمام این زندان بزرگ را انجام داده بودند که فرکسیون دومی ("پرچم")، که رابطه بسیار صمیمانه با برادران تنی شان، یعنی توده‌ئی‌های ایران و اکثریتی‌های آن داشتند و هم اکنون دارند؛ به یاری ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی به قدرت رسیدند. اینها بعد از اشغال "زندان پلچرخ" یکی از اتاق‌های عمومی منزل اول "بلاک ۲" این زندان را به "کارگاه صنعتی" تخصیص دادند و کار سیستم آبرسانی آن را آغاز نمودند. درب و پنجره‌های اضافی که توسط زندانیان تسلیم شده، یعنی توابعان افغان که در جریان تحقیق و یا شکنجه تسلیم شده کمر همکاری با خاد را بسسته بودند و در کارگاه زندان کار می کردند؛ ساخته می شد. در آن تعبیه کردند و "

داغ" [دور سر زندانی را خمیر می گیرند بعداً تیل - روغن - داغ را در آن خالی می کنند] و "فانه" [به دو سر رشمه و یا چرم دو چوب را داخل می نمودند بعداً آن را به دور سر زندانی قرار داده چوب‌ها را در جهت مخالف هم تاب می دادند. شدت فشار به جمجمه غیر انسانی ترین شکنجه می باشد]، "کوته قفلی" (سلول مجرد)، "اتاق عمومی"، "پایواز" (کسی که برای زندانی لباس و اشپای مورد احتیاج وی را می آورد)، "روز پایوازی" یا "روز ملاقاتی"، "مرخصی"، "قید ابد"، "قید ..."، "قید تعلیقی" (مجرم بعد از محکمه زندانی نمی شد به محض اندکترین اشتباه دو باره گرفتار شده و مدت قید تعلیقی را باید در زندان سپری می کرد)، و بسا مقولات دیگر که در ارتباط با "زندان" در ایران و افغانستان و ... شکل گرفته اند.

۵- نظری به زندان در افغانستان:

محتوای درونی مقوله "زندان" در طی قرون و اعصار متمادی سیر حرکت تکاملی داشته است، در درازنای تاریخ پر فراز و فرود، کند و تند (بطی و پر شتاب) بشر، هر رژیمی که جای رژیم قبلی را اشغال کرده است،

در مورد ارتش و زندان، یعنی در تحکیم و تکامل این دو، توجه خاصی مبذول داشته، دربی بر درب‌هایش، قفلی بر قفل‌هایش، دیواری بر دیوارهایش، نگهبانی بر نگهبانانش، دژخیمی بر دژخیماناش، سلولی بر سلول‌هایش و...؛ افزوده است.



۶- ماهیت زندان :

باید تذکار داد که زندان به مثابه دهان و دندان قوه قهریه دولت (من جمله جمهوری اسلامی ایران که در شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی رقبای زیادی در جهان ندارد) عمل کرده ، زندانی را با دندان های زهر آگینش در هر لحظه زود گذر ده ها بار می جود ، تا خردش نموده ، سراپا مطیع و فرمانبردارش سازد. در چنین حالتی صرفاً زندانیان آگاه ، مقاوم و سر سپرده مردم شان هستند که چون دانه های الماس می درخشند ، نمی شکنند و خرد نمی شوند و به سان صخره های کنار ساحل در برابر شلاق موج های سنگین و خون افشان به خود نمی پیچند و سر تعظیم و تسلیم ، در پیشگاه شکنجه گران مزدور و شرف باخته - این خادمان بی مقدار امپریالیزم جهانی ؛ خم نمی کنند.

در اصل می توان گفت که زندان خود یکی از محراق های بسیار بسیار بهم فشرده سیاسی - استخباراتی (اطلاعاتی) بوده که دولت ها مخالفان شان را در آن محل ، هر آن و هر لحظه تحت نظر داشته ، حاکم بر سرنوشت آنان می باشند . می کوشند که با قید و نظم بسیار شدید و غیر قابل باور (غیر قابل باور؛ حتا برای قلم به دستانی سطحی نگر و ساده اندیش) و دسپلین استخوان شکن و غیر انسانی؛ تمامی حرکات و سکناات ، ادا و اطوار، چگونگی گپ زدن و نگاه کردن ، ایستادن و نشستن ؛ حتا خوابیدن و در خواب حرف زدن و به دستشویی رفتن زندانی را نیز) شدیداً تحت نظر داشته، در واقع امر تمامی عادات و کردار وی را مطابق دستور العمل های وضع شده آن " بالائی ها " تغییر دهند و زندانی را از خودش ، از اندوخته های علمی اش و هول انگیزتر و مدهشتر از آن ، از فرزند ، همسر ، پدر و مادر و عزیزانش بیگانه سازند . زندانیان آگاه ، دلیر ، متعهد ، مبارز ، آزاده و شدیداً متنفر از رژیم ، چون خسرو روزبه ها ، اشرف دهقانی ها ، سعید سلطانیپوری ها، وارطان ها، اشرف فدائی ها ، محمود محمودی ها و... (و در افغانستان: لهیب ها، رستاخیز ها ، سرمد ها ، مجید ها ، بهمن ها ،

کوتاه قفلی ها " ، یعنی سلول های مجرد در گوشه و کنار این زندان اعمار نمودند، تا توابعان و تسلیم شده های خاین و جاسوس با خانم هایشان در آن جا خلوت نمایند تمام این کارها (از الچک ، و زولانه و زنجیر و... تا کارهای ساختمانی) به رهنمائی و تحت نظر انجنیران (مهندسان) تسلیم شده - مثل انجنیر بری عثمان [برادر زاده اکرم عثمان یک تن از توده ئی های قصه نویس مورد توجه روسها که در هنگام تحصیل در تهران با ساواک ارتباط برقرار ساخت . بعداً در حالی که لگامش را روسها محکم در دست داشتند به سمت مستشار وزیر مختار در سفارت افغانستان در تهران مقرر شد اسلحه رژیم جمهوری اسلامی را به " حزب اسلامی وحدت " طرفدارا خمینی جلاد در بامیان و ... انتقال می داد] انجنیر عتیق ، انجنیر یوسف افروز ، انجنیر محمد نعیم (در واقع توابع شده ، البته نه به مفهوم کلی توابع در زندان های ایران) ؛ صورت پذیرفت .

امپریالیزم امریکا بعد از تجاوز و اشغال افغانستان ، علاوه بر این که در چند پایگاه نظامی در داخل کشور زندان ساخت ، که بزرگترین و مخوف ترین آن در پایگاه نظامی بگرام نزدیک به کابل اعمار گردید (زندانیان گوانتانامو هم در زندان همین پایگاه انتقال داده شدند) توجه خاصی به زندان معروف " پلچرخی " نمود. یک بار با مصرف (هزینه) یازده (۱۱) میلیون دالر [دلار] امریکائی "بلاک ۴" آن را - که قبلاً به زندانیان جنائی اختصاص داده شده بود - مطابق معیار های مدرن بازسازی نمود . در پی آن با مصرف هفده (۱۷) میلیون دالر دیگر، بخشی جدیدی در داخل چهار دیواری این زندان وسیع الساحه اعمار کردند که بیش از ۳۰۰ سلول دارد و با مدرنترین آلات و ادوات حفاظتی و... مجهز می باشد ، تا زندانیانی را که در پایگاه نظامی گوانتانامو و در پایگاه نظامی بگرام محبوس اند ، به همین بلاک تازه اعمار شده و سایر بلاک های آن انتقال دهند .

است که ما در مورد چرایی پدیده شکنجه و هدف های کوتاه مدت و دراز مدتی که رژیم های دیکتاتور از اعمال آن تعقیب می کنند ، تعمق کنیم .
با مد نظر گرفتن این موضوع ، در اینجا مطلب را از تأمل روی خود پدیده "شکنجه" آغاز می کنم »

نگارنده اثر "در جدال با خاموشی" با تبحری که در شناخت پدیده ها دارد ، بعداً بافت های روی هم انباشته واقعیت های باز نشده را گشوده به این نتیجه می رسد که "عوامل ریشه ئی" ؛ حتا تعیین کننده چگونگی و حد شکنجه می باشند و کاوشگر نباید تنها یک ایدئولوژی و سیمای حکومتی را دال بر اعمال شکنجه و یا چگونگی آن تصور نماید و یا در شکل بد تر آن افراد خاصی در قدرت دولتی را مسبب شکنجه بشناسد.

نویسنده که به رهنمود فشرده لنین " دیالکتیک : مطالعه تضاد ها در جوهر اشیاء است " یعنی به شگرد و شیوه های شناخت دیالکتیکی در شکافتن پدیده ها عمیقاً باورمند بوده آن را استادانه به کار می گیرد ، درنگ و ایستائی ، تسریع و شتاب ، دگرگونی و استحاله در یک سخن تمامی اثرات و فعل و انفعالات کلیه جهات ممکن پدیده های مورد کاوش را بالای یک دیگر شان ، در برش زمانه های مختلف تاریخی با شکیبائی یک کاوشگر کمونیست سنجش نموده ، یعنی پدیده های داخل زندان ها را در ارتباط باحوادث و رخداد های سیاسی ، نظامی ، اقتصادی خارج از زندان ها مورد ارزیابی قرار داده [که استنتاج از آن نیاز مبرم مبارزه طبقاتی در شرایطی که حد نهائی وحشیگری های رژیم جمهوری اسلامی علیه توده های مظلوم و شدیداً استثمار شده ایران از یکجانب و از جانب دیگر درنده خوئی و بی حیائی امپریالیزم امریکا در تجاوز بر افغانستان و عراق ؛ می باشد] ؛ می نویسد :

« اصولاً باید بدانیم که شکنجه نیز به مثابه یک پدیده در جامعه ، همانند هر پدیده اجتماعی دیگر بر یک زمینه مادی استوار است . به همین خاطر هم کمونیست های راستین که ماتریالیست می باشند و با دید ماتریالیستی

مسجدی ها و... حرمت و احترام و درود های بی پایان به مینا و احمد فیض ایندو شخصیت برجسته جنبش انقلابی افغانستان که در چنگال حزب اسلامی گلبدین و با همسوئی خاد داکتر نجیب با آن حزب منفور در زیر شکنجه های غیر قابل باور آنان اسطوره آفریدند .)، در این عرصه بسیار به هم فشرده هم از مبارزه به ضد رژیم دست نمی کشند ، ونمی گذارند که مشاوران و متخصصان شکنجه و روانشناسی ، آنان را از خویشتن خویش جدا سازند . زندانیان معتقد و باورمند به امر رهایی انسان از اشکال ظلم و تعدی و تجاوز و استثمار و استعمار و چنگال سیاه دین و مذهب ، این شکل مبارزه را در آن جو مدهش و مرگبار ، مقدم بر همه ابعاد آن ، در نظر می گیرند. و زندان را به جبهه جنگ تعرضی ، بی امان و پیگیر، به ضد دشمن طبقاتی و وابسته به امپریالیزم ؛ تبدیل می نمایند .

۷- « چرا پدیده ای به نام شکنجه؟! » :

نویسنده " در جدال با خاموشی " بحث علمی اش را روی همین عنوان تمرکز داده می نویسد :

« معمولاً در برخورد به شکنجه (واضح است که در اینجا شکنجه زندانی سیاسی مطرح است و در این محدوده نیز در مورد "شکنجه" بحث می شود) جنبه های احساسی و عاطفی قضیه بیشتر مورد توجه قرار می گیرد ؛ به عبارت دیگر توجه ها بیشتر به حد وحشیگری شکنجه گر و درد و عذاب شکنجه و چگونگی مقاومت زندانی جلب می شود . اما ، اگر قرار باشد شناخت علمی از واقعیت های تاریخی را توشه راه مبارزاتی خود سازیم ، باید در تجزیه و تحلیل شرایط زندان های ایران ، خود این پدیده را به طور علمی بررسی نمائیم و آن را نه به مثابه یک امر ایستا که گویا از اول وجود داشته و تا ابد نیز وجود خواهد داشت بلکه در ارتباط با شرایط مبارزه طبقاتی و با تحولات آن مورد توجه قرار دهیم. بنابر این، قبل از هرچیز لازم

در پایان این پیکره ، تحلیل همه جانبه و شفافی از شرایط متفاوت (دوره حکمرانی شاه دیکتاتور و دوره خیمنی جلااد و خلف وحشی وی خامنه ای) داده شده است .

۸- سرکوب و قتل عام ها با توجیهات ایدئولوژیک :

درفصل دوم (" زندان و جامعه ") در ذیل پیکره " زندان و جامعه - سرکوب با توجیهات ایدئولوژیک" را به خاطری درذیل نقل می نمایم که رفیق اشرف با ژرف اندیشی بحث توجیه ایدئولوژیک جنایات جمهوری اسلامی را تا آنجائی که واقعیت مادی اش را بنمایاند ، باز کرده است . بعد از پایان این بحث فشرده ؛ اما پر محتوا وعمیقاً افشاء گر، با نظری به گوشه ای از تفکرات تحریف کنندگان " والا قلم " این جنایات مدهش رژیم جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیزم ؛ درنگی خواهیم داشت .

« ... پاسداری به دختر جوانی در خیابان " گیر داده " (اصطلاحی که در همان دهه ۶۰ به وجود آمد) و مدام به او می گفت که رو سری ات را پائین بکش ، حجاب را رعایت کن ! و دختر نیز به طور مرتب به دستور او رفتار می کرد . اما پاسدار قصد اذیت دختر و جلب توجه او را داشت و از اینرو دست از سر او بر نمی داشت. هنگامیکه دختر در یک باجه تلفون مشغول تلفون زدن می شود ، پاسدار مذبور باز مزاحم او شده و می گوید حجابت را رعایت کن ، رو سری ات را پائین بکش ! تا بالاخره دختر جوان از باجه تلفون بیرون می آید و رو سری خود را در آورده می گوید بفرما اینهم رعایت حجاب !! اما پاسدار مذبور که همچون همپالگی های دیگرش با اعمال خشونت و خونریزی موجودیت یافته بود ، در مقابل این " گستاخی " ، درنگ نمی کند و گلوله ای به قلب آن دختر نشانه رفته و او را در همانجا در خون خود غوطه ور می سازد. بلی ، این ، نمونه ای از رخداد های همان سال هائی است که گشت های گوناگون ، از گشت " نارالله " و

به مسایل می نگرند ، همواره سعی می کنند دلایل مادی وجود شکنجه در یک جامعه را هر چه مشخص تر و عینی تر به توده ها بنمایانند. « و درزیر عنوان " چرا پدیده ای به نام شکنجه " نویسنده برداشت علماً شکل گرفته ، یعنی محتوای سیاسی - اقتصادی مقوله شکنجه را اینطور بیان می نماید :

« شکنجه ، ابزاری در دست حکومت های مدافع طبقات استثمارگر می باشد که آن را در مورد کسانی که علیه ظلم و ستم حاکم بر جامعه به پا خاسته اند- چه در مورد روشنفکران انقلابی و چه در مورد توده های آگاه و مبارز - به کار می برند. (هر چند در چنین جوامعی بزه کاران اجتماعی نیز مورد شکنجه قرار می گیرند) . بنابر این ، شکنجه به وضوح مخصوص جامعه ای است که پایه هایش بر ستم و استثمار بنا شده است. در چنین جامعه ای ، شکنجه جهت بازداشتن روشنفکران و توده ها از مبارزه ، یک الزام است ؛ " ضرورتی" است اجتناب ناپذیر . در حقیقت ، شکنجه همواره با سیستم های مبتنی بر استثمار و بهره کشی در جامعه همزاد و همراه بوده است . »

و در جای دیگر از این بحث ، علت وجودی ، یعنی واقعیت های این پدیده را به ارزیابی گرفته بعداً در رابطه با شکنجه و زندان در سالهای ۵۰ و ۶۰ اضافه می نماید :

« با توجه به چنین واقعیت هائی اکیداً لازم است که ما در برخورد مشخص با شکنجه و زندان در ایران در سال های دهه ۵۰ و ۶۰ ، شرایط مبارزاتی حاکم بر جامعه در آن دوره ها را مورد مذاقه قرار دهیم، ضمن آن که تفاوت های شکلی و لفافه های ایدئولوژیکی خاص هر یک از رژیم های شاه و جمهوری اسلامی - که مسلماً به نوبه خود در این رابطه تأثیر گذار بوده و ؛ حتا در چگونگی وضعیت زندان ها نقش مهمی ایفاء کرده اند - را نیز مد نظر و توجه خود داریم. » .

ماهیت ضد خلقی، آخوندهائی که دست اندر کار جا انداختن سلطه شوم یک حکومت مذهبی در جامعه ما بودند، می بایست به ترویج و تبلیغ چنان ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی ای پردازند که قبل از هر چیز توجیه گر نظرات سیاسی آنها باشد، نظراتی که سرکوب کامل انقلاب و توده های انقلابی، در مرکز آن قرار داشت. اسلام در دست آنان همانند هر مذهب دیگری وسیله ای برای فریب و کنترل جامعه بود. اما این اسلام هر چه بود با تصورات مردم از اسلام مورد نظر خویش، مغایرت داشت. محتوای این اسلام، آموزه های همان ایدئولوژی بی نهایت ارتجاعی و زور گویانه ای است که لازمه حفظ سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود در جامعه ما یعنی سیستم سرمایه داری وابسته بوده و از آن نشأت گرفته است. ایدئولوژی که در هر شکل و عنوان ارائه شود (؛ حتا در شکل غیر مذهبی خود نیز) ، توجیه گر دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز علیه اکثریت مردم خواهد بود؛ چراکه تنها چنین ایدئولوژی قادر به خدمت گذاری به منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران به مؤثر ترین وجه ممکن می باشد.

واقعیت این است که دیکتاتوری های موجود در کشور های تحت سلطه ای نظیر ایران، با ایدئولوژی های به ظاهر متفاوت (یکی به نام اسلام، دیگری به نام ملت خواهی و سومی با عنوان دیگر) چنان عملکرد های وحشیانه ای از خود بروز داده و می دهند که؛ حتا با عملکرد های فاشیستی در دوران هتلر نیز قابل مقایسه نمی باشند.

"جندالله" تا گشت "زهرا" و گشت "خواهران زینب" متشکل از اراذل و اوباش مزدور حکومتی (زن و مرد)، تازه به راه افتاده و در خیابان ها ولو بودند و کوچکترین حرکات مردم را تحت نظر می گرفتند و با بهانه هائی نظیر انجام وظیفه دینی " امر به معروف و نهی از منکر"، در خصوصی ترین امور زندگی مردم، دخالت می کردند؛ همان سال ها که مشتی اراذل و اوباش حکومتی مردم را دائماً مورد تحقیر و توهین قرار می دادند و بالاخره همان سال ها که مأموران بی شرم جمهوری اسلامی بسیاری از توده های رنج دیده ایران - از افراد مسن گرفته تا یک پسر و یا دختر جوان را به بهانه های مختلف، دستگیر و روانه بازداشتگاههای خود می نمودند.

نکته مهمی که در اینجا باید به خاطر بسپاریم این است که هدف از همه آن اعمال - با هر توجیه اسلامی که برای آن بتراشند - تنها و تنها ایجاد رعب و وحشت در میان مردم جهت بازداشتن آن ها از مبارزه علیه دشمنان طبقاتی شان بوده و می باشد. این، آن هدف مادی بود که جانین رژیم در خدمت به منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته در ایران تعقیب می نمودند و همه واقعیات گواه بر آنند که توجیهات و ایدئولوژی اسلامی آن جانین نیز تنها به کار توجیه چنان امر شوم مادی می آید.

در آن سال ها، انواع مختلف "گشت" ها وظیفه داشتند مردم را چنان کنترل کنند و چنان کوچک ترین حرکات آنها را تحت نظر بگیرند تا سردمداران جمهوری اسلامی - خمینی ها، منتظری ها، رفسنجانی ها، خامنه ای ها و غیره و بالاتر از آنها، اربابان امپریالیست شان، کاملاً مطمئن شوند که امکان انجام هر گونه حرکت انقلابی از طرف نیرو های مبارز مردمی، از آنها سلب شده است. این هدف همانطوری که می دانیم به نام مذهب و تحت عنوان رواج و اشاعه "اسلام" در جامعه صورت می گرفت و این طور جلوه می دادند که گویا همه آن کار ها و اعمال ارتجاعی را به خاطر اعتقاد به اسلام انجام می دهند. این موضوع را به این صورت نیز می توان بیان نمود که جهت بر آوردن هدف مادی چنان بزرگی و با چنان

پس از ۱۹ سال در خصوص این فاجعه ملی کاری انجام نشده ... دیگر این که این کشتار تنها از نیرو های چپ نبود و از مجاهد ها شروع شد و نکته دیگر این که کشتار ها جنبه تفیش عقاید داشت ... نویسنده کتاب " شکنجه در عصر ترس " گفت : باید عوامل این کشتار شناسائی شوند ، در این صورت هیچ یک از آنها در هیچ جای دنیا مکان امنی نخواهند داشت و هر جای دنیا می توانند محکمه شوند و خوشبختانه کانادا هم سیستمی دارد که صلاحیت قضائی جهانی را دارد و می توان عاملان و آمران کشتار جمعی را به نظام قضائی اش معرفی کرد ... ماتلاش کنیم عاملان جنایت را بشناسیم. گفتار دکتر مصلی نژاد همراه بود با نمایش اسلاید هائی از گورستان خاوران و صحنه های اعدام در ملاء عام در ماه های اخیر و همچنین تصویری از اعدام شدگان ... فقط اعدام شدگان مجاهد و توده ئی را شامل می شد » (تکیه - از توخی)

اگر تمام گفته های آقای دکتر مصلی نژاد از لحاظ تئوریک مورد ارزیابی قرار داده شود گپش به درازا می کشد. آقای دکتر در این محفل سعی نموده طور معروف « الله و بلا را به گردن ملا » بیندازد. کشتار به هر دلیلی که صورت گرفته باشد، هدف آن فقط و فقط انقیاد جامعه به نفع سرمایه و بازار است ، نه چیزی دیگر.

تلقینات پیهم به شنونده و خواننده که " کشتار ها جنبه تفتیش عقاید داشت " ؛ " باید عوامل این کشتار شناسائی شوند " ؛ " عاملان جنایت را بشناسیم " و آنان را به چنگ عدالت و قانون این کشور و آن کشور بزرگ سرمایه داری بسپاریم باب طبع و منافع کسانی است که به خاطر حفظ نظام های سرمایه داری و کشور های وابسته به آنها ، قلم و قدم می زنند.

آقای دکتر مصلی نژاد چرا به کشور همسایه اش افغانستان یک نیم نگاهی هم نمی اندازد، تا متوجه شود تمام جانیان خون آشام اسلامی - اعم از جهادی و طالبی - و "توده ئی" های افغانستان (خلق و پرچم و خاد)

۹ - توجیه اسلامی جنایات جمهوری اسلامی و توجیه گران والا قلم :

از متن ارزشمند نقل قول خوانده شده فوق این جمله پر محتوا و افشاءگر (با هر توجیه اسلامی که برای آن بتراشند) را به خاطر ی انتخاب کردم که خوانندگان افغان هم متوجه شوند که چه عناصر دارای فهم بالنسبه بلند سیاسی همین تراشیدن ها را نه تنها ، رد و تقبیح نمی نمایند ؛ بلکه با بهره گیری از جاذبه کارکرد های سیاسی و ادبی شان در گذشته و همینطور موقعیت اجتماعی در خور توجه کنونی شان در ادارات کشور های محل اقامت ؛ پای آن صحنه می گذارند .

به گفتار یک تن از این آقایان (دکتر عزت مصلی نژاد، کارشناس ارشد و پژوهشگر مرکز کانادائی قربانیان شکنجه ؛ که برای تطهیر و تبرئه امپریالیزم قلم می زند) به نقل از نوشته ویراستار " شهروند " تحت عنوان (« یادمان زیباترین فرزندان آفتاب ... ») (مندرجه شماره ۱۱۴۶ مؤرخ ۵ اکتوبر ۲۰۰۷ آن نشریه قاره ئی) در زیر توجه نمائیم:

« پس از نیاز نوبت به دکتر مصلی نژاد رسید که در باره تحقیق خود با عنوان " نگرشی اجمالی به کشتار های دینی در درازنای تاریخ " سخن گفت. او گفت وقتی به کشتار ها نگاه می کنیم می بینیم که تعصب مذهبی به تنهایی بزرگترین قاتل تاریخ است . کشتار های دینی در چند مورد به کار گرفته شده، یکی در جریان جهانگشائی ها از دین به عنوان مستمسک استفاده شده. کشتار های سلطان محمود غزنوی و تیمورلنگ و شاه اسماعیل صفوی نمونه های چنین کشتاری هستند.

همچنین کشتار مذهبی در مورد بدعت گزاران صورت گرفته که در این خصوص هم کشتار مزدکیان ، کشتار پروتستان ها به دست کاتولیک ها و کشتار بابیان را مثال زد ... دکتر مصلی نژاد با اظهار تأسف از این که هنوز

باشند. بنابر آن تقاضای سپردن عاملان کشتارها به نهاد های قضائی و حقوقی که بابودجه های همین کشور های سرمایه داری پا گرفته اند؛ برای آنانی که تازه به مبارزه روی آورده باشند؛ سؤال برانگیز است.

آقای داکتر مصلی نژاد چطور می تواند به مردم خود بگوید :

" باید عوامل این کشتار شناسائی شوند ، در این صورت هیچ یک از آنها در هیچ جای دنیا مکان امنی نخواهند داشت و هر جای دنیا می توانند محکمه شوند !"

مگر جنایت کاران و مسؤولین مستقیم کشتار های دسته جمعی تا کنون در ایران و کابل شناسائی نشده اند؟! آقای دکتور چرا به مردم خود نمی گوید که اینها که به مثابه آلات و ادوات حیه در حفظ سرمایه و بازتولید آن خدمات شایانی به سرمایه داران داخلی و جهانی نموده و خودشان هم به قیمت همین زندان و شکنجه و کشتار های دسته جمعی مردم خود به ثروت های هنگفتی دست یافته اند ؛ همانند ملا بچه ها و لومپن های سرکوچه و پس کوچۀ تهران و... ، یعنی پاسداران ناداری که قبل از تخریب انقلاب مردمی و کسب قدرت دولتی چند تومان و ریال هم نداشتند و حالا افراد بالائی وبدنه مرکزی آنها به ثروت های صد ها میلیون دالری دست یافته اند ، پیش از خروج از ایران و یا بعد از آن اینهمه ثروت ها را - که جز خون مردم زحمتکش ایران بوده نمی تواند - به بانک های همین کشور های سرمایه داری انتقال می دهند. در بد ترین حالتش از چند تایی آنها بز بلاگردان ساخته محکمه و اعدام شان می کنند ؛ همانند چند و یا چندین تن ساواکی در ایران ، چند نفر "بعثی" در عراق ، چند تن محدود "حلقی" توسط ارتش اشغالگر شوروی در افغانستان و چند تن دیگر ، در این کشور و آن کشور .

یعنی هر دو طیف ، مرتکب وحشت آور ترین کشتارها و قتل های عام شده اند (که جلادان خمینی و خامنه ای ؛ حتا در خواب هم چنین جنایاتی را ندیده اند. به گونه مثال بعد از تجاوز دسته جمعی به دختران پنج ساله و مادران کهن سال ، شقه شقه کردن اندام های آنان ، کشیدن چشمایشان و بریدن سینه های مثله شدگان و جوش دادن آن در آب و خوراندن آن به اسیران شان (توسط حزب منفور وحدت وابسته به جمهوری اسلامی ایران و شرکاء) ؛ انداختن و قفل نمودن صد ها نفر به داخل کانتینر ها بعداً در زیر آن آتش افروختن و آنان را زنده زنده کباب کردن و... (توسط " حزب جمعیت اسلامی" ربانی - احمد شاه مسعود و "شورای نظار" تحت رهبری احمدشاه مسعود، باند سیاف و شرکای جنایت کارشان مثل حکمتیار و طالبان به شکل دیگر) .

هم اکنون این دو طیف جنایتکار و رهن و خاین به مردم و کشور و قاتل ده ها هزار افغان - با تمام شاخ و شاخچه هایشان -، دربه اصطلاح "شورای ملی" و "مجلس سنا" و حکومت دست نشاندۀ امپریالیزم جنایتکار امریکا به نمایندگی حامد کرزی (این عضو اصلی سازمان CIA) - توسط همین کشور های بزرگ سرمایه داری در رأس امپریالیزم جنایتکار امریکا جمع و جور شده ، به قتل و غارت و هزار نوع جنایت و خیانت و سرقت و جمع آوری صد ها و هزار ها میلیون دالر (دلار) و... مشغول اند.

چگونه می توان عناصرمبارز تازه برخاسته از صف مردم را قناعت داد که اشخاصی مثل آقای دکترمصلی نژاد این واقعیت ساده را دیده نمی توانند که قاتلان اصلی خلق های نجیب و زحمتکش ایران و افغانستان و عراق و... در واقع نظام امپریالیستی و نظام های وابسته ودست نشاندۀ با رنگ و رخ "دموکراتیک" و "سوسیالیستی" مثل دولت تره کی - امین - کارمل ، و مذهبی آن مثل دولت ربانی - مسعود وملا محمد عمر، و "دموکراتیک" آن مثل دولت دست نشاندۀ کرزی در افغانستان؛ و شکل دیگر مذهبی آن ، رژیم جمهوری اسلامی خمینی و خامنه ای در ایران و درعراق و ... می

کشتار عراق توسط امریکا باشد به جایش - هیچ حرفی به میان نمی آورند . در تورنتو تقریباً اکثریت طیف چپ و حتی دموکرات های میهن پرست می دانند که آقای دکترمصلی نژاد از زمانی که در تورنتو تشریف آوردند در خدمت سیاست های امپریالیزم قلم می زند !

حال در رابطه با دید آقای دکتر رضا براهنی شخصیت برجسته و شناخته شده ادب ایران [که خود نیز زندانی شاه بوده و تجربه دست شستن از اندیشه قبلی که حاصلش رهائی ایشان از آن زندان بوده را با خود حمل می نماید]، به نقل از نوشته این قلم (" بادرنگ مختصر بر پاره ای از عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی ایران، می توان ماهیت اصلی آنرا بر ملا نمود ") مؤرخ ۲۶ می ۲۰۰۷ (که در ماه گذشته سال جاری در پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان " به دست نشر سپرده شده) توجه خواننده گرامی را جلب می نمایم . زیر عنوان " (آقای داکتر رضا براهنی و اسناد ساواک ") چنین نوشتیم :

« حال نگاهی گذرا به نوشته شاعر، رومان نویس و منتقد ایران آقای دکتر رضا براهنی که با حضور ذهن بسیار قوی اش مسایل گذشته را می تواند استادانه به تصویر بکشد؛ می اندازیم .
آقای دکتر براهنی در مقدمه مقاله اش تحت عنوان " اسناد ساواک " می نویسند:

« آنچه خوانندگان محترم ذیلاً می خوانند ، ترجمه مقاله ای است که در سال ۱۹۸۰، دقیقاً یک سال پس از انقلاب ، در مجله معروف نیشن که در نیویارک چاپ می شود، به قلم من درج شده است . " ؛ " ۲ - نگارش مقاله در باره دوره خاصی از خفقان در کشور ، از دیدگاه من ، که هرگز ، و در هیچ مرحله ای ، عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته ام و ندارم ، به معنای آن نیست که وقتی خفقان را در دوره بعدی دیدم از آن چشم بپوشم [آقای برهنی با آن که در ظاهر به خواننده اش تلقین می کند که هرگز ، و در هیچ مرحله ای عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته و هم اکنون ندارد ؛

ما در داخل و خارج از افغانستان هم دهها و صد ها تن با شیوه تفکر آقای دکتر مصلی نژاد داریم که دارای درجه علمی دکتر و ماستر و انجنیر و مهندس و... بوده ، برای انحراف ذهنیت عوام الناس چه ، که به کجراهه کشاندن روشنفکران هم ، به کمک همین کشور های سرمایه داری که در افغانستان سرباز فرستاده اند ، شتافته نهاد های به وجود آورده و یا در نهاد های ساخته شده این کشور ها خود شان را جابه جا کرده از بسا امتیازات و مصونیت های آن سود برده ؛ در تلاش اند جنایتکاران " توده ئی " افغانستان یعنی خلق و پرچم و خاد روسی و جهادی امریکائی - روسی ، و طالب امریکائی - روسی را به محکمه ای که در پهلوی دولت کزری تأسیس شده و یا به نهاد های حقوقی و قضائی بورژوازی در غرب، بسپارند. این به اصطلاح تئوریسین های بریده از تفکر و باور های گذشته شان، تمام توجه روشنفکران را به این امر معطوف می دارند که اسامی اعدام شدگان در دوران حکومت خلقی و پرچمی و جهادی و طالبی را بیابند و عاملان آن را شناسائی نمایند، تا به محکمه سپرده شوند. از کشتار قوای اشغالگر امپریالیزم امریکا که بر طبق نوشته هارون صدیقی به نقل از منابع موثق غربی (درج شماره فوق "شهروند" دهها هزار نفر طی عملیات اولیه سال ۲۰۰۱ - ۲۰۰۲ جابه جا آواره شدند ... بسیاری از آنها از بین رفتند " ؛ " بیش از ۷۰۰۰ نفر طی ۱۹ ماه گذشته کشته شده اند ، تعداد زخمی ها ۱۱۴۰۰ نفر و تعداد آوارگان تا ۴۹۰۰۰ نفر " برآورد شده است [*]

[*] برای دستیابی به ارقام اصلی و موثق افغانهای کشته شده توسط سربازان جنایتکار امریکائی و شرکاء به کتاب "نبرد طبقاتی" نشر شده از جانب سازمان انقلاب افغانستان می باید مراجعه کرد -]

این که به قول تیمسار ربیعی در داد گاه اسلامی، ژنرال "هایزر" ی بیاید و گوشش را مثل سگ بگیرد و از ایران بیرون کند، و نیز در همان داد گاه وقتی که از خلعتبری وزیر خارجه سؤال می کنند چه کسی با CIA تماس می گرفت؟ بشنوند: "محرمانه است" یعنی یک نفر؛ حتی تا آخرین لحظه نداند در کجا زندگی کرده دارد در کجا می میرد و هنوز هم گمان کند که همه اش باز ی بوده ...»

و بعد از نقل قول آقای دکتر براهنی، از خود اضافه نمودم:

«و آقای دکتر براهنی که یک زمانی در تالاری در تورنتو-کانادا، در پاسخی یک تن از پرسش کنندگان که چرا علیه جمهوری اسلامی چیزی نمی گویند و یا نمی نویسند، در حالی که دست شان را به طرف گوی شان می بردند، فرموده بودند: "من نمی خواهم رگم را ببرند"، علت اصلی روشنفکر کشی را نخواستن روشن بسازد. سه تنی را که در اوضاع و احوال ایران هر کدام به گونه ای نقش خونبار شان را در خدمت به سیاست های امپریالیستی ایفاء کرده بودند، یک تن از آنان را "دست نشانده" خوانده و شخصیت وی را از قول ربیعی یا خود، به سان سگ به مثال کشیده، فقط آدم کش وانمود ساخته - آدم کشی که از روی "نادانی و تزلزل درونی" دست به آدمکشی می زند، نه به خاطر دست نشانده بودنش، نه به سبب امر ونهی از جانب آنانی که وی را با دست های شان، که آغشته به خون ملت ایران بوده، بر تخت شاهی نشانده اند.»

و باز هم از آقای دکتر براهنی، در ادامه تبصره خودش، اینطور نقل نمودم:

«اما چیزی که بیش از خصلت دیگر شاه به او لطمه زده تزلزل درونی و نادانی اوست "؛ البته من نه به فرض اعتقاد دارم، و نه به فرض محال، و از نظر تاریخی هم قاعدتاً اعتقاد ندارم که مرده ها را در مرحله بعدی تاریخ دخالت دهیم تا چیز عجیبی پیش آید. ولی شاه می توانست بدون کشتن گروه جزئی همان باشد که بود. و باز هم سقوط می کرد. جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بینم یکی مثل ایت

مگر به گونه ای بسیار ظریفانه سیاست می کند چون که هدف ایشان از کار و بار ادبی، روشنگری طیف علاقه مند به ادب می باشد که این خود در نفسش جز سیاست کردن مفهومی ندارد؛ زیرا ایشان قشر روشنفکر حیطه روابط اش را به کورسهای تدریس ادبیات فرامی خواند. در اصل مانع حرکت اینان به طرف نهاد های سیاسی و مبارزی که علیه رژیم می رزمند و در صد سرنگونی آن کمر بسته اند؛ می گردد - توخی.]. به عکس معتقدم که دوران خفقان جمهوری اسلامی، به ویژه در سه مقطع، سال ۶۰ و ۶۱ شمسی، سال ۱۳۶۷ شمسی و سالی که در آن قتل های زنجیره ای شروع شد و تا به امروز ادامه پیدا کرده است، از هر دوران رژیم پهلوی تیره تر و بدتر بوده است. اما من این خفقان را هم ناشی از آن خفقان قبلی می دانم "؛ "...، تنها سلطنت پهلوی نبود که روشنفکر کشی کرد، روحانیت روی سلطنت پهلوی را از نظر روشنفکر کشی سفید کرد. به ویژه که همین روشنفکر ها، به تصور این که در انقلاب آزادی اندیشه و بیان خواهد آمد، منویات خود را پیش از انقلاب و در حین انقلاب، بروز داده بودند [آیا این امکان برای روشنفکرانی که رسالت دارند مهر کار و پیکار خود را بر انقلاب داغ کنند، بدون منویات، یعنی بروز قصد ها و نیت ها در روند تکامل انقلاب می توانند اثری به جا بگذارند؟! - توخی]، و پرونده های ساواک نیز بود که در اختیار «ساواما» بود - و به محض این که دری به تخته خورد، روحانیت افتاد به جان روشنفکران، و بگیر و ببند شروع شد و هنوز هم ادامه دارد [و این کنایه چه چیز را افاده می کند؟ حدت مبارزه طبقات؟ خطر سرنگونی رژیم خمینی، یا دستور کشتار از آن بالا ها؟ - همان دستی که آنان را به قدرت نشانند - توخی.]. در دوران پهلوی اول از طریق لومپن های او، در دوران پهلوی دوم از طریق لومپن های او، در جمهوری اسلامی، از طریق لومپن های اسلامی و هر سه دمار از روزگار روشنفکر عصر در آوردند. روشنفکری که می دانست که باید با مردم تماس بگیرد، ... "؛ "در آن شبانه روز یک نفر دست نشانده به نام محمد رضا پهلوی، به ملتی در سکوت نگهداشته شده، و در زندان نشسته، لاف عظمت خود را بزند تا

اشتباه شاه رفت. او کار ناتمام شاه را در سرکوب روشنفکران جدی گرفت و به زعم خود در سال ۶۷ کار را یکسره کرد، ...»

آقای براهنی در اینجا - موقتاً خود را دچار آشفته فکری نشان داده - به جز "نادانی" شاه و "تزلزل درونی" وی کدام عامل دیگری را در آدم کشی های وی نمی بیند.

آقای دکتر قتل و کشتار روشنفکران را به گردن شاه - شاهی می اندازد که "جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بیند" در اینجا عامل کشتار روشنفکر مبارز را در روانشناختی شاه جست و جو می کند و علت را عدم ثبات روانی و نادانی وی می پندارد و در جای دیگر هم استاد براهنی از مناسبت حکم اعدام اشخاص ابراز بی اطلاعی می کند و در همان جمله عامل روانشناسی (مثل از بین رفتن "تزلزل درونی") شاه را با کار برد واژه انگارتأکید میکند: «ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر می کرد. انگار وقتی که آدم می کشت آن تزلزل موقت از بین می رفت ...» بدین مفهوم که شاه هنگامی به ثبات روانیش دست می یافت که آدم می کشت و می شد شاهی با ثبات (و شاید هم آدم فهمیده). چنین استدلال از کاوشگری که خود شخصاً در بطن وقایع و حوادث تاریخ کشورش قرار داشته، موجب آشفته فکری نسل روشنفکر شده در نهایت بسیار گمراه کننده است.

برداشت چنین شخصیت با تبحر [ادبی - توخی] از "دست نشانده" بودن شاه نمی تواند این باشد که گویا دست نشانده روی مشکل روانی روشنفکر می کشت.

در اینجا هر گاه پای انکار آگاهانه ایشان از دخل و غرض آشکار و پنهان امپریالیزم امریکا در امور داخلی کشورش ایران (از کانال های ساخته شده اطلاعاتی مثل ساواک و پولیس و قدرت شبکه مخفی اطلاعات ارتش ساخته شده توسط آنکشور) در میان نباشد، چنین تحلیل سطحی و گمراه کننده از شاه و خمینی - که وی هم روی مشکل دینی روشنفکر می کشت -

الله خمینی طبق قانون اسلام آدم ها را می کشت، و تعداد عظیمی را هم می کشت، به دلیل این که طبق آن قانون هر کسی در عصر چهارده قرن پس از صدور آن احکام حتماً در عمرش یک کاری غیر شرعی واجب القتل کننده مرتکب می شود. پس همه گناهکاران، فقط هنوز همه شان در عین ارتکاب جرم گیر نیفتاده اند. ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر می کرد انگار وقتی که آدم می کشت آن تزلزل موقت از بین می رفت. شاه می خواست ثابت کند که شخصاً شاه است. در روزهایی که می خواهند علیه مصدق کودتا کنند، شاه چنان متزلزل است که معلوم می شود اعتقاد راسخ دارد که شخصاً شاه نیست. پیش از انقلاب نیز همین وضع را دارد. کافی است آدم خاطرات ژنرال هایزر را بخواند. در این دوره نیز شخصاً شاه نیست. افسوس که چند نفر را گیر نمی آورد بکشد تا شخصاً شاه شود. همسرش گفته است که شاه چون نمی خواست مردم کشته شوند ایران را ترک کرده است. این حرف بیشتر به شوخی شباهت دارد. شاه اگر نمی رفت کشته می شد، و بعد که رفت، چون عادت داشت سلطنت کند و دیگر نمی شد سلطنت کند فوراً بیماری اش قوت گرفت و مرد. [شماری از رسانه های گفتاری در آنزمان تبصره هایی در زمینه مسموم ساختن شاه داشتند - توخی] ولی شاه مسؤول حکومتی است که بعد از او بر سر کار آمد. شاه از دولتی که انتظار دوستی از آن داشت، یعنی امریکا؛ حتا یک پناه ساده هم ندید - شاه مریض بود و می رفت بمیرد. غدر زمانه مرگش را شتاب داد [شاید کار برد "غدر زمانه" دسیسه CIA را در رابطه مردن شاه تداعی کند!] شاه در سراسر حکومتش به ندرت آخوند کشت (... اما همه کسانی را که کشت روی هم روشنفکر به حساب می آمدند... ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی می دید ... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند...»؛ «... خمینی بر موجهی که روشنفکران در جهت احراز دموکراسی در کشور به وجود آورده بود، سوار شد، ... ولی به رغم این هوشیاری خمینی هم به سوی اشتباهی شبیه

مارکسیسم در ایام زندان و انصراف ایشان از سیاست پیش از رهائی از محبس] باز هم داخل عرصه سیاست شده، در رابطه با رخداد های بس مهم سیاسی کشورشان، یعنی کشتار های جمعی در زندان های شاهی و رژیم جمهوری اسلامی به رهبری دو دست نشانده؛ نظر عمیقاً گمراه کننده شان را درج کتیبه تاریخ ایران می نمایند!

و حال خواهیم دید که در پاسخ مجموع تحریف کنندگان واقعیت ملموس کشتار ها در زندان های شاهی و رژیم جمهوری اسلامی و تطهیر حاکمیت سرمایه وابسته و سرمایه امپریالیستی، پیش گام زنان مبارز ایران که زندان و شکنجه جلاادان ساواک را به سُخریه گرفت و جهانی را به تعجب اندر ساخت، در اثر پر اهمیتش (" در جدال با خاموشی ") چه می گوید:

رفیق اشرف در فصل سوم (" فرجام سخن ") در تحت پیکره ۴۹ - «
" ایدئولوژی " و توجیه جنایت « این جواب علماً تنظیم شده را ارائه نموده است:

« ... مطرح می کنند که گویا پیاده کردن " اسلام ناب محمدی " دلیل همه جنایت ها و اعمال ظالمانه ای است که رژیم جمهوری اسلامی در حق مردم ما بکار برده و می برد. «؛ « در واقع نظم اجتماعی جدید که در قالب مذهب و در پوشش اعتقاد به اسلام و پیاده کردن قوانین اسلام در جامعه ایران عرضه شد بدون آن عملکردها امکان پذیر نبود «؛ « ... امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته به عنوان عاملین واقعی همه آن جنایت ها که از طریق دستگاه دولتی خود یعنی رژیم جمهوری اسلامی بر جامعه ما حکم می رانند، به پس صحنه بُرده شده و از آماج کینه و نفرت توده ها در امان بمانند «؛ « ... رژیم جمهوری اسلامی عملکرد های خود را در جهت پایه ریزی " نظم " دلخواهش، در جامعه با ایدئولوژی اسلامی توجیه نمود و آن " نظم " را در یک قالب اسلامی شکل داد...»

ازشأن فهم چنین شخصیت برازنده ادبی شناخته شده در سطح جهان؛ کاملاً به دور می باشد.

«... ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی می دید ... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند...»

آقای دکتر براهنی در جمله بالا کشتار روشنفکر توسط خمینی را ناشی از رابطه اش با خدا وانمود ساخته که بر اساس احکام الهی می کشد و می کشد و باز هم می کشد (همانطوری که در افغانستان ربانی و مزاری و مسعود و سیاف و محقق و معلم عطا وامثال شان به حکم خدا کشتند و سوختاندند و تجاوز کردند و غارت نمودند و ملا عمر هم در پشت پرده پتویش با خدا راز و نیاز می کرد و حکم کشتار مردم را از خالقش در پشت همان پتو دریافت می نمود). ایشان در واقع سیمای ارتباط امپریالیستی رهبر جمهوری اسلامی را مخدوش و مبهم می سازد که نکشتن خمینی توسط شاه به سبب همباوری شاه با وی نیز در همین راستا سیر می کند. هر گاه به داخل مقوله " دست نشانده " با ذره بین دقت، سیر همه جانبه داشته باشیم، خواهیم دید که دست نشانده فاقد اراده خودی بوده؛ حتا در جلسه های نیمه خصوصی اش نیز خط حرکی داده شده را، آن دستانی که وی را بر تخت قدرت نشانده اند، پیش نظرش قرار می دهند، تا مبدا گامی در جهت تمرد و خود ارادیت بردارد. حفیظ الله امین، ببرک کارمل و دکتر نجیب الله را می توان مثال داد. « [این بود بخشی از نوشته این قلم از مقاله (" بادرنگ مختصر بر پاره ای از عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی ایران، می توان ماهیت اصلی آنرا بر ملاء نمود "] .

دیده شد که آقای دکتر براهنی که مجموعه واژه های زبان فارسی، همچنان دو و یا سه زبان دیگر؛ چون لشکر جرار و تمام عیار در خدمت قلم پرتوانش گام بر می دارند، به یاری همین ها [خلاف نظر و نقد ایشان از

، کنترل بر خوراک و پوشاک، نحوه روابط فردی، خانوادگی و جنسی، چگونگی استفاده از اتوبوس، مستراح، سینما، پیاده رو، و دیگر اماکن عمومی است».

۱۱- علت مشابهت عملکردها، وابستگی به امپریالیزم:

بیانید به تأیید و ادامه متن بالا از "در جدال با خاموشی" و از نوشته اعظم کرائی، مشابهت عملکرد دولت خلقیها را با امارت طالبیها در داخل زندان و در جامعه افغانستان که کلاً با عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی ایران در زندان و خارج از آن مشابهت هائی به هم می‌رسانند، در رساله منتشر شده از این قلم ("مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک") مؤرخ ۱۳۷۶-۱۹۹۸ در زیر مطالعه نمائیم:

« اجمالی از مقایسه اعمال خلقیها با طالبان :

پر واضح است که تداوم اشکال شکنجه و فشارهای روانی و دسپلین نهایت شدید و استخوان سوز و اختناق سیستماتیک توأم با اهانت و تحقیر شخصیت، بالای ارگانیزم انسان - انسانی که عادات و سلوک مورد پسند اجتماع را از محیط ماحولش در یک روند آرام و نسبتاً سالم به طور اختیاری کسب کرده است - منجر به دگرگونی عادات و کردار و رفتار قبلی و جذب عادات و مختصات جدید (طبق دلخواه استعماروار تجاع) در وی می‌گردد. در چنین صورتی است که علامات از خود بیگانگی در فرد به ظهور می‌رسد.

فردی که نتواند بر وفق خواسته اش بخورد، بنوشد، بپوشد، بگردد، بگوید و به ارزشها و داشته‌های پسندیده فرهنگی و عنعنه ئی خویش ارج بگذارد؛ مرد و یازنی که اختیار آراستن سر و صورت و موی و ناخنش را نداشته باشد؛ دختر و خانمی که نتواند از عقب شیشه‌های خانه خودش به بیرون نگاه کند (طالبان امر کرده بودند که شیشه کلکین خانه‌ها، در و دروازه‌ها باید رنگ شود، تا زن‌ها دیده نشوند) و قادر نباشد به خاطر خرید

۱۰- واقعیت مشابهت عملکردهای

درون زندان و خارج از زندان:

از خوانندگان با حوصله، متعهد و کاوشگر وقایع ایران به خاطر آوردن حاشیه در متن، پوزش خواسته، دو باره داخل متن "در جدال با خاموشی" شده، مطلب برگزیده را در زیر نقل می‌نمایم.

نگارنده متبخر "در جدال با خاموشی" در فصل سوم بحث "تواب پدیده ای نو ظهور" در پیکره ۲۸ - نمونه‌های از اعمال توابین در بند های عمومی "را با اعمال دولت در زندان‌ها به مقایسه گرفته می‌نویسد:

« اتفاقاً با نگاهی به عملکردهای توابین در بند هائی که زندانیان سیاسی در آن به سر می‌بردند می‌توان دید که بعضی از آن عملکردها دقیقاً به همان گونه ای است که مردم ایران در همان زمان در کوچه و خیابان‌ها و محل کار و زندگی شان شاهد آن بودند. در واقع خیلی از رفتار تواب‌ها در زندان با زندانیان شریف و غیر تواب، یاد آور همان رفتار هائی است که پاسداران اعضای گشت‌های مذکور در خارج از زندان انجام می‌دادند. جالب است که یکی از زندانیان سیاسی آن دوره به نام اعظم کرائی که خود دهشت‌های زندان در دهه ۶۰ را تجربه کرده است، با تعمق قابل تحسینی این حقیقت را به شکل زیر بیان می‌کند:

"آنچه در زندان می‌گذشت، از آنچه بر جامعه ایران پیاده شد و می‌شود، قابل تفکیک نیست."

و در ادامه می‌گوید:

"... زندان لابراتوری بود برای آزمایش کارائی روش‌های خرد کردن روحیه یک انقلاب در سطح جامعه. ... بسیاری از فشارهای زندان؛ انواع تنبیه‌ها، محرومیت حسی، ... و تلاش برای درهم شکستن روح و شخصیت زندانی از کانال تحمل آداب و شعائر مذهبی، کاملاً قابل مقایسه با محروم کردن کل جامعه ایران از موسیقی، رنگ، رقص، ورزش، شادی

درخون و آتش فرو برده شده ما ساخته است. همانگونه که قبلاً روس ها پرچمی ها و خادی ها را زیر نام "حزب جمعیت اسلامی افغانستان" به رهبری ربانی - احمد شاه مسعود بالای جان مردم ماساخت .

اعمال و کردار بسیارظالمانه و ضد کرامت بشری تفنگداران استعمار و امپریالیزم و دولت های دست نشانده و وابسته آنان در هر برهه زمان در برابر مردم بومی سر زمین های تحت اشغال، مشابهت های نسبی را به هم می رساند، (همانطوری که در مناطق مختلف جهان و در کشور های بسیار دور افتاده از هم، برخورد زندانبانان حرفه ئی در برابر زندانیان بی دفاع و مظلوم خصلتاً وجوه مشترک را افاده می کند)، این همگونی نسبی عملکردها و کردارها در اصل ناشی از خصلت استعمار و امپریالیزم و تجاوز از طریق دولت های دست نشانده و یا وابسته از یکسو؛ و عدم برداشت و تحمل فشار و انقیاد از جانب مردم آزاده این سر زمین ها از سوی دیگر؛ می باشد.

به همین نهج، وجوه تشابه در تکرار عملکرد های اجیران دوباره استخدام شده استعمار و امپریالیزم به ضد مردم را در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به وضاحت می توان مشاهده کرد. همینطور رفتار و کردار اجیران کار کشته و دوباره استخدام شده خلقی را در افغانستان، که یکبار در دوره ترکی - امین به نام "انقلاب شکست ناپذیر ثور" و سوسیالیزم کذائی زندگی را بر مردم، به جهنمی غیر قابل تحمل مبدل نموده بودند. و طبق ادعان شریک جرم آنان ببرک کارمل: "حفیظ الله امین جلاد دهها هزار تن را به کام مرگ فرستاد". این بار؛ اما در شکل و شمایل طالبان افغان و اسلام اصیل، دوشا دوش اجیران و اجنتان پاکستانی الاصل و عوامل القاعده به قصابی و تسلیخ مردمی بیدفاع ما سرگرم می باشند. و در جبهه مطبوعاتی نیز به تخویف و تهدید قلم به دستان ضد طالب و ضد خالق سیاسی اش (CIA) مبادرت می ورزند.

برشماری تمامی اعمال و کردار ضد ارزشهای ملی و ضد کرامت بشری خلقی ها از آغازین روز های کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ تا تجاوز شوروی به کشور و مقایسه آن با عملکرد کنونی اینان در شکل و شمایل

مایحتاجش به بازار و یا به حمام برود، و بترسد که به سبب خارج شدنش از خانه، با زور و جبر به شفاخانه (بیمارستان) غرض معاینه بکارت فرستاده خواهد شد؛ فردی که نتواند همراه و همگام با رفقاء و دوستانش؛ حتا با اعضای فامیلش از خانه و کاشانه اش بیرون رود. فردی که خلاف میل و رغبتش هر روز پنج بار تحت کنترل دقیق توأم با خشونت آمیخته با نفرت داخل مسجد برده شده، اندام جنسی اش مورد بازرسی قرار گیرد که ... و به سان اسیران جنگی در صفوف نماز گزاران کشانده شود؛ فردی که نتواند شعر بگوید و یا موسیقی بشنود، تلویزیون ببیند و یا به سینما برود و یا عکسی از جگرگوشه دور افتاده اش را درجیب و یا بروی دیوار خانه اش داشته باشد؛ فردی که از تمام مظاهر تمدن دور نگهداشته شود و همیشه در ترس و دلهره کشنده به سر برد. و با ده ها مورد فشار و اجحاف غیر قابل پیشبینی و عجیب دست به گریبان باشد، سر انجام از خویشتن خویش سوا شده به انسانی مبدل می گردد، بی اراده، بی هویت، بیهوده، بی همه چیز و بی همه کس، خالی از همه احساسات لطیف و ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و...، و در بدترین حالتش به انسانی میکانیکی - به سان رباتک های کمپیوتری - فلم های سینمائی استحاله می کند.

استعمار و امپریالیزم با شگرد های مشابه و یا شیوه های مختلف موفق شده بود؛ حتا تا چند و چندین دهه مردم مستعمرات را نیز از هویت ملی و فرهنگی شان، از اصالت و خود ارادیت شان، از وجدان اجتماعی و تاریخی شان و از بیشترین سجایا و صفات انسانی شان دور بسازد...

حال امپریالیزم امریکا به کمک و یاری چاکران منطقه ئی اش پاکستان و عربستان سعودی می خواهد این شگرد کلاسیک را درافغانستان به آزمون بگیرد. و با فشار و اختناق (اینبار به گونه ای دیگر) مردم ما را در مرداب از خود بیگانگی غوطه ور سازد. برای نیل به این نیت شوم و استعماری اش، توده ئی های پشتو زبان افغانستان، یعنی خلقی ها - این کهنه افزارهای خون آلود دست شکسته سوسیال امپریالیزم روس - را در پهلوی اجیران تفنگ به دست طالبی خویش حاکم بر سرنوشت مردمی

اوباشان طالبی نیز به همین شیوه عمل می کنند؛ حتا اجتماع بیش از دو تن را تحمل نمی توانند و مرتکبین را با میله کلاشنکوف متفرق می سازند.

■ خلقی ها که می گفتند : " بی طرفی بی شرفی است " نرمترین انتقاد آمیخته با خوشروئی را از جانب افراد بی طرف با عکس العمل توأم با خشونت و تهدید جواب می گفتند؛ به مثل هر گاه کسی به دوست و یا همکار مورد اطمینانش به آهستگی می گفت: " نرخ گوشت بلند رفته "، هر خلقی که این جمله را می شنید به گوینده اخطار می داد که " انقلاب ثور " را تخریب ننماید، ورنه صدمه خواهید دید.

درصحت این گفته ، که " زن نصف نفوس جامعه را تشکیل می دهد " (البته در جوامع آرام و دور از جنگ) تردیدی وجود ندارد؛ مگر در شرایط افغانستان که جنگهای چندین ساله از مردان بیشترین قربانی را گرفته، تا از زنان. از همین سبب تعداد زنان از نصف نفوس جامعه به مراتب بالاتر به نظر می رسد. طالبان، (اعم از جهادی و آخوند ایرانی)، بنا بر خصلت مذهبی و اجتماعی (من جمله حجره نشینی کم و بیش همجنس بازی) زن ستیز، زن آزار و در نهایت دشمن زنان می باشند؛ ولی خلقی های طالب شده که در گذشته ، یعنی بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ ، زنان را ؛ حتا بر روی جاده ها، چهار راه ها، پارکها و قشله های عسکری (پادگان های نظامی) نیز به رقص و پایکوبی، ساز و آواز و نمایشات ، غرض مصروف ساختن مردم و دلگرم نمودن عساکر (سربازان) وا می داشتند؛ همینطور سازمان زنان خلقی را روز تا روز گسترش و توسعه می دادند ، تا این "نصف نفوس جامعه " را به طرفداری از دولت کودتا فعال سازند.

در اوضاع و حالات جاری این " بیشتر از نصف نفوس " را روی دو منظور عمده تحت قیود و دسپلین مافوق تحمل انسانی قرار داده اند: از یک جانب با دور نگهداشتن آنان از اجتماع، توان مادی و فرهنگی جامعه آتش زده شده ما را به پائینترین سطح ممکنه آن می رسانند. و از جانبی دیگر، از بسیج و تشکل آنان در برابر تجاوز گران پاکستانی و عرب القاعده ئی

طالب، در حوصله این یادداشت نمی گنجد ؛ مگرفشده سه - چهار عملکرد شان را به مثابه نقاط عطف در "دولت خلقی" ("جمهوری دموکراتیک" به اصطلاح دارای "خصلت سوسیالیستی") و امارت طالبی باید مقایسه نمود، تا شباهت های آن بر ملا گردد.

■ در ساحة مأموریت ، کارمندان دولت کودتا همه وقت بایست در محل وظیفه حاضر می بودند. غیر حاضری و نیامدن بالای وظیفه محوله به مفهوم عدم همکاری با دولت "دموکراتیک خلقی" و همسوئی با دشمنان "انقلاب ثور" تلقی می شد. مأموری که ؛ حتا یک روز در هفته "غیر حاضر" می شد، وی را مورد پیگرد قرار می دادند، تا علت بی علاقه گی و نیامدن وی به اداره منصوبه اش را بدانند و محل اشتغال و مصروفیتش را در جای دیگر بفهمند.

امارت طالبی نیز کارمندانی را که روزی - بنا بر مشکل شخصی - بالای وظیفه حاضر نشوند، مورد باز خواست شدید قرار می دهد. علت نیامدن شخص بالای وظیفه اش را از ملای طفیلی و مفتخور مسجدی که در نزدیکی محل اقامت مأمور "غیر حاضر" ، قرار دارد در واقع غیر از وظایف آخوندی نمایندۀ استخباراتی (اطلاعاتی) آنها نیز می باشد؛ جويا می شوند.

■ عدم اشتراک مأمورین و شماری از مردم در میتنگ ها و تظاهراتی که دولت کودتای ننگین ۷ ثور غرض تبلیغ به راه می انداخت، سبب خشم خلقی ها می گردید. مرتکب را مورد تحقیق قرار داده ، زیر نظارت می گرفتند ، تا دریابند که وی به کدام جریان سیاسی تعلق فکری دارد، یانه ؟

در شرایط حاکمیت طالبان، فردی که بنا بر مشکلات شخصی برای ادای نماز به مسجد نیاید از جانب ملای مسجد باز جوئی شده هرگاه بار دوم بازهم در مسجد حاضر نشود، توسط طالب بچه های ذره به دست به شدت لت و کوب شده ، تحت نظر قرار می گیرد.

■ اجتماع اگر بیش از چهار تن، چه در صحن مکتب و مدرسه ، چه در محوطه پوهنتون (دانشگاه) و یا سایر محلات، ولو از روی نیاز می بود، ذریعه کلاشنکوف به دستان خلقی با خشونت متفرق ساخته می شد.

رساندند. بعداً از طریق فروشنده که شماری از آنان خادی بودند خریداران کتاب مخصوصاً کتاب های مترقی را تحت نظر قرار می دادند...).

۴- جدا کردن زندانیان برحسب قید شان مثلاً: منزل اول زندان را به قید ۱-۵؛ منزل دوم را به قید ۶-۱۰؛ منزل سوم را به قید ۱۱-۱۵ و منزل چهارم را به قید ۱۶-۲۰ تخصیص داده بودند.

۵- نقل و انتقالات پیهم و دوامدار زندانی و یا زندانیان از یک سلول به سلول دیگر و از یک بلاک به بلاک دیگر (این بدترین نوع شکنجه روانی و قسماً جسمی بود).

۶- بازدید نماینده دولت از زندان ها (به خاطر به اصطلاح "بهبود وضع زندانیان").

۷- تحریم های شدیداً زجر دهنده زندانیان مقاوم به تحریک خادی های مخفی و تسلیم طلبان در داخل سلول ها.

۸- اتاق زندانیان خرد سال ("اطاق خرد سالان") در دهلیز زندانیان بزرگ سال موقعیت داشت. انتقال برخی از زندانیان خرد سن (از ده ساله تا دوازده ساله) روی اهداف خاصی سیاسی - اطلاعاتی به داخل سلولهای "بزرگ سالان".

۹- خاد آن وقت افغانستان به ریاست های متعددی تقسیم شده بود. در ریاست تحقیق "قسم" های مختلف وجود داشت: قسم ۱-، قسم ۲، قسم ۳، و... هر "قسم" وظایف مشخص خود را در قبال پیگرد، دستگیری و تحقیق (بازجویی) احزاب و تنظیم های اسلامی و سازمانهای چپ داشتند.

۱۰- استفاده سیاسی بعداً اطلاعاتی از افراد تیم های والیبال که حاضر می شدند از برابر قوماندان عمومی زندان و رفقاییش عبور نموده "رسم تعظیم" به جا بیاورند. باین شگرد، خادی های مخفی، زندانیان بی خبرشامل تیم را به طرف دولت متمایل می ساختند...

۱۱- نفوذ خادی و واواکی در داخل دفاتر نمایندگی "کمیساری های پناهندگی سازمان ملل متحد"؛ مثلاً در ترکیه و هند: اینها در نقش

جولوگیری می نمایند؛ زیرا که از تحرک و بر پائی خود جوش و یا سازمانیافته زنان در برابر تجاوزگران، که تاریخ پر افتخار کشور به کار و پیکار و حماسه های بی مثال شان می نازد؛ به درستی آگاهند.

اغلب اجحافات و قیودات و اشکال ستم برزنان، همچنان "نو آوری" های تمسخر بر انگیز مذهبی آنان از قبیل ستر اندام جنسی اسب و خر!!؛ قطع انگشتان زنان به خاطر رنگ ناخن؛ منع ساز و آواز؛ شعر و ادب؛ فلمبرداری و عکاسی و تجلیل از سال نو و... محصول دماغ شاگردان تره کی (نور محمد تره کی نخستین رئیس دولت توده ئی های افغانستان)، یعنی خلقی های طالبی شده می باشد که شماری از اجنتان K G B در میان آنها وجود دارد» (۱).

مشابهات در عملکرد های هر دو رژیم (جمهوری اسلامی خمینی و دولت دست نشانده کارمل - نجیب) در داخل زندان ها (از نخستین روز های کودتای ننگین ۷ ثور ۵۷ تا آخرین روز های جلاد خاد نجیب الله) وجود داشت به گونه مثال:

۱- بحث سیاسی - ایدئولوژیک مستنطق (بازجو) با زندانی.

۲- استفاد از ۶ سلول که تشناب یعنی دستشوئی داخل آنها را فعال ساخته بودند، برای اتاق عمومی (۲۰۰-۱۵۰ زندانی)، جمعاً تقریباً یک ساعت تخصیص داده شده بود.

۳- تلاشی اتاق ها و برداشتن اشیای ابتدائی زندانی (مانند چراغک های خوراک پزی که توسط روغن روی غذا و شمع؛ غذا توسط آن گرم می شد. به خصوص کتاب های نایاب) برای فامیل های زندانی اجازه می دادند که برای زندانی شان کتاب بیاورند. وقتی که شمار کتاب ها در زندان تراکم می کرد، به بهانه اینکه فلان آمر زندان مطالعه کتاب را ممانعت کرده به صد ها جلد کتاب را جمع می نمودند و با خود می بردند. بخشی از آنان را برای کتابخانه های حزب "دموکراتیک خلق افغانستان" می دادند و بخش دیگری از آن را بالای دست فروشان روی سرک (جاده) به فروش می

اسرار زندانی و آمدن اینها از ایران، روسیه و سایر کشورها به کابل و مذاکرات آنان با رهبران "حزب دموکراتیک خلق"؛ می‌رساند که اعضای KGB در قالب مشاوران روسی پس پرده، در زندان‌های ایران هم حضور فعال و محسوس داشتند.

در همین رابطه، یعنی حضور KGB در نهاد‌های مهم رژیم جمهوری اسلامی ایران، زنده یاد محمود گودرزی نویسنده مبارز و دلیر ایران (که مقالات تحلیلی زیادی در مورد جنایات "حزب دموکراتیک خلق"، سیاست و تجاوزات اتحاد شوروی به افغانستان؛ همچنان جهادی و طالبی و تقبیح شدید تجاوزامپریالیزم آمریکا به افغانستان دارد) به نکته بس مهمی تماس گرفته‌اند که در ذیل آن را مطالعه می‌نمائیم:

«اداره حفظ قانون اساسی از نخستین سال ایجاد المان غرب به عنوان دولت مستقل در سال ۱۹۴۸ اداره ای برای مسایل امنیتی آن کشور به وجود آمد که با نام Bundesamt Für Verfassungsschutz (اداره حفظ قانون اساسی) فعالیت می‌کند. آن را می‌توان همتای FBI دانست. در گزارش دادگاه می‌کونوس آمده:

"پیشرفت سازمان‌های اطلاعات ایران نشان دهنده تشابهی با ساختار سازمان KGB می‌باشد. در درون KGB نیز سازمان ویژه ای وجود داشت که انحصاراً به تهیه و به کارگیری جدیدترین تکنولوژی‌های مراقبت و ارتباطات می‌پرداخت این پیشرفت می‌تواند تحت تأثیر کارمندان سابق KGB باشد که ظاهراً مشاور و اوک می‌باشند"

این قلم نیز در مقاله ام "بادرنگی مختصر، بر پاره ای از عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی ایران، می‌توان ماهیت اصلی آن را برملا کرد" - که در سایت‌های (www.payameazadi.org)؛ (www.baaba.eu) و (afghan german online) و پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" برقراری باشد - بخشی‌هایی از نوشته آقای نوری زاده (که خود زمانی مسؤول روزنامه مهم کیهان یا اطلاعات بود - مسلماً چنین مسؤولیتی جز به عنصر ساواک و مورد اعتماد شاه، به کس دیگر سپرده نمی‌شد) مندرجه

مترجم زبان فارسی و دری هویت و سمت انتقال به کشور سومی زندانی سیاسی و پناهندگانی دارای پیشینه سیاسی را به مراکز خود گزارش می‌کردند. این نوع شناسائی از جمله وظایف مهم آنها به شمار می‌رفت. (به گونه مثال اجنت‌های واواک در ترکیه و خادی‌های افغان دردهلی جدید، در این زمینه دست آورد‌هایی دارند که این قلم چشم دید‌هایی در این زمینه (هسند) دارد.

۱۲- طرح "صاحب‌خانه و کرایه‌نشین" (مالک و مستاجر)، طرحی را که در ظاهر خلقی‌ها، در سال ۱۳۵۷ در کابل شکل قانونی بدان بخشیدند (البته به دستور مشاوران روسی که در جوار آنان وجود داشتند به این امر مبادرت ورزیدند). یکی از موفق‌ترین طرح‌های سرکوب‌گرانه توسط خلقی‌ها بود. پرچمی‌ها هم بعد از تجاوز شوروی به افغانستان از همین طریق به دستگیری شمار زیادی انقلابی‌چپ و افرادی مربوط به تنظیم‌های اسلامی موفق شدند.

۱۳- تخصیص دادن یک سلول بزرگ به "کارگاه زندان" که در رابطه با فعال ساختن آن در زندان و اهداف سیاسی - اطلاعاتی را که خاد زندان دنبال می‌کرد، می‌شود چندین صفحه نوشت. [مراجعه شود به جلد اول خاطرات زندان کبیر توخی، عنوان‌های («۷ - "کارگاه زندان" یکی از محراق‌های استخبارات (اطلاعات)» (صفحه ۱۰۱ تا ۱۰۸)، («۸ - سخنی در باب امتیازات "کارگاه زندان"» (صفحه ۱۰۵)] و مشابهت‌های دیگر...

تشریح و تفسیر هر یک از شماره‌های فوق صفحاتی را به خود اختصاص خواهد داد؛ با تأسف که در این مجال نمی‌گنجد.

این مشابهت‌ها از یک طرف و از جانب دیگر دادن صلاحیت زجر و شکنجه زندانی به توده‌ئی و اکثریتی؛ همچنان انتقال زندانی از یک سلول به سلول دیگر طبق دلخواه اکثریتی و توده‌ئی که مستقیم یا غیر مستقیم در ارتباط K.G.B (بعدا F.S.B) قرار داشتند؛ هکذا آمدن توده‌ئی و اکثریتی در زندان پلچرخی کابل در نقش زندانی به خاطر جاسوسی و گرفتن

آپارتمانهائی که در مجتمع سفارت ساخته اند جمع شده اند حد اقل بیست افسر KGB گرم فعالیت و به دام انداختن آدم های مستعد در درون دستگاههای رژیم هستند. علاوه بر این بین وزارت اطلاعات جمهوری ولایت فقیه و KGB قرار داد همکاری و تبادل اطلاعات از ۱۷ سال پیش موجود است. راه های اقرار گرفتن مدرن از زندانیان و سر به نیست کردن اسلام ناب انقلاب محمدی از سوی استادان و کارشناسان KGB در دانشگاه جلیله امام باقر وزارت اطلاعات و نیز تشکیلات سپاه آموزش داده می شود. »

هر دو رژیم در داخل کشورشان عملکرد های مشابه در زندان و خارج از زندان داشتند و عملکرد های این دولت ها در مقایسه با هم کلاً مشابه هم بودند. پس به وضاحت و روشنی می توان گفت که از اولین روز های غصب انقلاب ایران توسط عناصر باورمند به اسلام خمینی و از نخستین روز غصب قدرت دولتی (زیر نام " انقلاب برگشت ناپذیر ثور ۱۳۵۷") توسط سوسیالیست نماهای " حزب دموکراتیک خلق " ، یعنی در ظاهر به خاطر دونام (جمهوری اسلامی به رهبری خمینی و جمهوری دموکراتیک به رهبری تره کی) و دو ایدئولوژی (اسلامی و " سوسیالیستی ") ؛ اما در اصل استقرار حاکمیت استعماری برخاسته از سرمایه دلال ، خلق های هر دو کشور ایران و افغانستان چنان سلاخی شدند که در جهان نظیرش دیده نشده است .

نه این شکل دولت و ایدئولوژی و نه آن شمایل دولت و ایدئولوژی را می توان مسبب و علت اینهمه جنایات رنگارنگ و کشتار های دسته جمعی خواند. نباید علت آن را " تفتیش عقاید " و " تزلزل درونی و نادانی " وانمود کرد و نسل امروز و نسل های بعدی را به تارخام " عاملان جنایت را بشناسیم " بست و آنان را " پشت نخود سیاه " فرستاد می توان عاملان و آمران کشتار های جمعی را به نظام قضائی (کانادا) معرفی کرد "؟! فرستاد . به گفته رفیق اشرف :

شماره ۶۴۳ مؤرخ ۱۵ دسمبر ۲۰۰۶ " ایران استار " را نقل کرده که اینک توجه خوانندگان عزیز را به قسمتی از این نوشته جلب می نمایم :

« ... در واقع مسکو بار دیگر جایگاه بین المللی خود را به عنوان قبله کوتوله های سیاسی از تیره احمدی نژاد و هوگو چاوز بشارالاسد و مورالیس و ... تثبیت کرده است .

زمانی که اقتدار داشتیم و زبان گویا البته روسها منبع خرید شدند و در مقابل دریافت گاز، ذوب آهن را به ما دادند . اما امروز که در موضع قدرت نیستیم با فلاکت ۷۰۰ (هفتصد) میلیون دالر به آنها می دهیم چهل تا منظومه موشکی ضد هوایی به ما بفروشد . دو میلیارد و یکصد میلیون دالر دادیم سه زیر دریائی کیلوکلاس با تکنولوژی جنگ جهانی دوم خریدیم ... در طی ۱۵ سال اخیر بیش از ده میلیارد دالر از روسها اسلحه خریدیم و بابت نیروگاه اتمی بوشهر نیز کم و بیش حدود هشت میلیارد دالر از آغاز دهه ۹۰ قرن گذشته میلادی به روسها پرداخت کرده ایم . قبل از انقلاب کارشناسان و مهندسان شوروی که در طرح ذوب آهن اصفهان مشارکت داشتند کاملاً تحت کنترل بودند ... حالا همه جا روسها هستند بیش از دو هزار تن از آنها با خانواده های شان در بوشهر اقامت دارند . در صنایع نظامی ما تعداد کارشناسان روس ، اوکراین و بلا روس از سه هزار افزون است . علاوه بر این صد ها دانشجو و عناصر سپاه پاسدار در روسیه درس خوانده و می خوانند و خیلی از آنها از طرق گوناگون با مقام مقدس امامزاده KGB دیدار داشته و اغلب در بازگشت ارتباط با امامزاده را حفظ می کنند . به گفته یکی از افسران سپاه که در یک ایمیل با ابراز نگرانی از حضور گسترده کارشناسان نظامی و امنیتی روسیه در ارتش و سپاه مطلب نگران کننده ای نوشته بود بیش از ۵۰۰ تن از خلبانان، کمک خلبانان ارتش و سپاه نزد روسها آموزش دیده اند و این رقم در مورد افسران و درجه داران واحد های زرهی (تانک و توپخانه) و واحد های موشکی به بالاتر از ده هزار تن می رسد... » ؛ «...هم اکنون در جمع دیپلماتها و کارشناسان سفارت روسیه در تهران که دیر گاهی است همگی زیر آسمان پارک اتابک در

ساختند. مواردی نیز در خاطرات زندانیان قید شده که مبارزی که از طرف بازجو برای جاسوس شدن تحت فشار قرار گرفته بود، پس از برگشت به بند، دست به خودکشی زده است. در ضمن بعضی نیز ممکن بود اگر تحت فشار تن به خیانت داده بودند، در شرایطی دست از جاسوسی بکشند.»

«... توابین در نقش حافظین و مجریان نظم ضد خلقی حاکم و پولیس سیاسی رژیم در زندان، گوئی دوره خدمت اجباری خود را می گذراندند. یا می توان گفت که تواب ها در زندان های جمهوری اسلامی در حقیقت، "مزدوران" بی مزد بودند.»

«... مثلاً واقعیت این است که از میان توابین به قول خود شان صفر کیلومتر و یا توابین تیر تعداد بیشتری به استخدام وزارت اطلاعات در آمدند و امروز در این دستگاه به کار مشغول اند. در حالی که بعضی از توابین مثلاً از نوع صرفاً جاسوس، ممکن است دیگر در بیرون از زندان به همکاری خود با نیروهای امنیتی رژیم ادامه نداده باشند و عده ای واقعاً این کار را کردند»

«... تعدادی از توابین ... از مهلکه جان بدر برده و در دستگاه های سرکوب به کار گرفته شدند. این دسته از توابین دیگر در سال ۶۳ (سال تأسیس وزارت اطلاعات و امنیت کشور)، از کادر های رسمی وزارت اطلاعات و امنیت کشور بودند، مثلاً رهبر تواب های مجاهدین در زندان پسران در اصفهان، یعنی علی قره ضیاءالدین که از طرف دادستانی تهران حمایت می شد، بعداً جزو وزارت اطلاعات شد.

بخشی از این دسته که مسلماً برای دیگران شناخته شده نیستند، هم اکنون در خارج از کشور به انجام وظایف ضد انقلابی خویش علیه نیروهای مردمی مشغول اند. در سال های اخیر تعدادی از توابین در خارج از کشور؛ حتا خود را پناهنده سیاسی نیز جا زده اند. ... زندانیان سیاسی توابین بیشتری از آن نوع را می شناسند و بعضاً نیز دست به افشای آنان زدند.»

«ایدئولوژیی که در هر شکل و عنوان ارائه شود (؛ حتا در شکل غیر مذهبی خود نیز)، توجیه گر دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز علیه اکثریت مردم خواهد بود؛ چراکه تنها چنین ایدئولوژیی قادر به خدمت گزاری به منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران به مؤثر ترین وجه ممکن می باشد.»

۱۲ - «چهره دیگری از توابین (توابین مخفی) :»

همچنان رفیق اشرف در همین فصل سوم در ارتباط با پیکره شماره ۲۹ - «چهره دیگری از توابین (توابین مخفی)» در صفحه ۳۲۶ می نویسد :

«انجام کار های تولید برای جبهه های جنگ و یا کار های به اصطلاح فرهنگی در زندان ها که در آغاز علناً از کار های توابین به شمار می رفت، تحت شرایطی که سرکوب سیستماتیک جمهوری اسلامی همچنان ادامه داشت، به بستری تبدیل شده بود که زندانیانی (نه الزاماً تواب) با پرداختن به آن سعی می کردند به صورتی دل اژدهای جمهوری اسلامی را در مورد خودشان نرم کنند. در میان چنین زندانیانی البته افراد تازه دستگیر شده ای نیز بودند که ممکن بود به خاطر رد گم کردن، در آنجا حضور داشتند. در هر حال، کارگزاران امنیتی رژیم از این بستر برای عضو گیری های جدید استفاده نموده و سعی می کردند از میان آن زندانیان، برای خود جاسوس پرورش دهند. مسلم است که این کار با وارد آوردن فشار و با تهدید و ارباب زندانی صورت می گرفت. در عین حال پس از افول دوره توابیت علنی (تقریباً از سال ۶۴ به بعد)، وزارت اطلاعات از طریق تحت فشار گذاشتن زندانیان همواره می کوشید از آنان جاسوس بسازد. مسلم است که کسانی که به این کار تن می دادند، به رژیم جهت سرکوب و کنترل زندانیان سیاسی از طریق جاسوسی کمک زیادی می نمودند. این نوع جاسوسان به خصوص به زندانیانی که قبلاً با آنها دوستی و نزدیکی داشتند، خیانت نموده وازلحاظ روحی ضربات زیادی به آن زندانیان وارد می

از آنجائی که عملکرد های زندان داران در تمام زندان ها قسماً و در زندان های کشور های همجوار (آسیائی) به خصوص کشور های دارای جهات مشترک نژادی ، زبانی ، دینی فرهنگی و... ؛ عمدتاً شباهت هائی دارند . طوری که در ایران (بعدازغصب "ماشین حاضر و آماده دولتی" توسط خمینی و شرکاء) قسماً و در افغانستان (بعد از کودتای ننگین ۷ثور ۱۳۵۷ توده ئی های افغانستان و تصرف همین " ماشین حاضر و آماده ") کلاً ، مسؤولین زندان ها طبق رهنمود مشاوران KGB عمل می کردند، متکی به همین شباهت ها و عملکرد ها در زندان های هر دو کشور می توان به مطالبی در زیر اشاره کرد که (به برداشت این قلم) در نوشته های رزمندگان زندان دیده ایرانی به آن تماس گرفته نشده و یا تلویحاً به آن اشاره شده و یا من آن را ندیده و نخوانده ام ، و ؛ اما در نوشته های رزمندگان افغان اثری از آن به مشاهده نرسیده است.

در حالی که کالبد شکافی جسم جنبه و کلاً نامرئی سیستم های اطلاعاتی و میکانیزم عملکرد های آنان در رابطه با نفوذ عناصر اطلاعاتی و ضربه زدن تشکیلات چپ انقلابی و به دام انداختن مبارزان (اعم از دموکرات و کمونیست) در هر دو دولت " خدا داد " (کابل و تهران) توسط پولیس های سیاسی هر دو رژیم ، رابطه تنگاتنگ و دیالکتیکی با زندان و تسلیم و تواب و... دارد. از همین نقطه ضعف ، یعنی سطح نازل "شم سیاسی" - که لنین بار بار به آن تأکید ورزیده - یکی از عوامل عمده عدم رشد شناخت پولیس سیاسی در پروسه مبارزه می باشد. با یک جهان تأسف که جنبش های چپ انقلابی در هر دو کشور ضربات جبران ناپذیری را از همین ناحیه عدم شناخت پولیس سیاسی متحمل شده اند . به باور این قلم ، این کمبود خیلی ها مهم بوده و می باید هر چه زود تر در آثار قلم به دستان زندان دیده به آن پرداخته شود.

در متن بالا رفیق اشرف به نکاتی مهم اشاره کرده که در ذیل فشرده آن را می آورم :

- ۱- وزارت اطلاعات از طریق فشار... می کوشید از آنان جاسوس بسازد؛
- ۲- ... توابعان در نقش حافظان و مجریان نظم ضد خلقی حاکم و پولیس سیاسی رژیم در زندان ، گوئی دوره خدمت اجباری خود را می گذرانند
- ۳- تعدادی بیشتر از میان توابعان (صفر کیلو متر " ، " توابعان تیر " به استخدام واواک در آمدند و امروز در این دستگاه به کار مشغول اند؛
- ۴- تعدادی هم که از زندان رها شدند در دستگاه وزارت اطلاعات به کار گرفته شدند؛
- ۵- بخشی از این دسته که برای دیگران شناخته نیستند هم اکنون در خارج از کشور به سر می برند ؛

از متن فوق مستفاد می گردد که تعدادی از توابعان که از زندان رها شدند یگراست به وزارت اطلاعات برای کار جاسوسی به ضد خلق ایران مراجعه کردند. اینها از زمره جویده شده های خرد شده بودند که یا در آغازین روز های تحقیق (باز جوئی) و شکنجه و یا در تداوم آن ، تاب نیاورده پیمان همکاری با اطلاعات زندان بستند. و در ایام محبس این همکاری را در عمل هم ثابت کردند. از اینرو وزارت اطلاعات ، اینها را که به طور قطع راهی نداشتند به سوی "کوچه های باور مردم " استخدام کرد. [از شعر پیشواز از شاعر مبارز ایران م . آرم که به خاطر تسلیم شدن پرویز نیکخواه به ساواک در مرداد ۱۳۴۹ در تهران سروده شده ، غرض مطالعه شعر، مراجعه شود به اخیر توضیحات (*)]

طیف دیگری از اینها که در زندان بدتر و شدید تر از جلادان و پاسداران زندان به ضد زندانیان عمل کردند، بعد از رهائی ، واواک بی چون و چرا و با آغوش باز از آنان پذیرائی کرد و افتخار عضویت این دستگاه رعب و وحشت را به آنان تفویض نمود .

سازمان ها ، گروه ها ، محافل و هسته های چپ انقلابی کشور را (همچنان در زندان ها) تحت نظر داشته ، در آن نفوذ کرده ، سرگرم پیاده کردن طرح های داده شده از طرف مشاوران روسی خاد بودند .

۳- طیف سوم یا طیف خارجی شامل دو بخش بودند:

الف: - این بخش ، فعالیت خادی ها را در قالب کارمندان سفارت خانه های افغانی ، وکالت التجاری ها ، نمایندگی بانک ها و نمایندگی طیاره (هواپیما) مسافر بری آریانا و سایر نهاد های رسمی دولت مقیم خارج احتواء می کرد.

ب: - فعالیت این بخش ، در قالب پناهنده سیاسی و تجار انفرادی و محصلان (دانشجویان) محدود می شد . هر دو بخش (الف) و (ب) فعالیت چپ انقلابی را در خارج از کشور تحت نظر داشتند .

به شماری از اعضای نفوذی خاد در درون تشکیلات نیرو های مقاومت (در داخل و در خارج کشور) بعد از پایان کار اطلاعاتی - سیاسی شان ، امر برگشت به وطن داده می شد. اینها ، آنعه از عناصر سست شده در جبهات و یا در عقب جبهات (که با سطح آگاهی نازل و عدم شناخت درست از ماهیت تنظیم ها و تشکیلات منسوبه شان ، به خاطر تجاوز ارتش شوروی به کشور شان ، به صفوف جنگ مقاومت پیوسته بودند) را با شگرد های مختلف به جانب دولت کارمل متمایل می ساختند. خادی های نفوذی با عناصر تسلیمی یکجا در نقش "برادران آزرده خاطر" که از جنک علیه "دولت دموکراتیک" دست کشیده و آرزوی پیوستن و همکاری با دولت " مردمی " را دارند ، به ساحات نظامی دولت داخل می شدند. والی ولایت (استاندار) باعه ای سرباز مسلح و کارمندان مخفی خاد و... به پیشوا این "برادران آزرده خاطر" می شتافتند و فلمبرداران از این درام کمدی فلمبرداری می کردند ، تا عوام الناس را بفریبند که از جنگ مقاومت دست بکشند و به آغوش دولت برگردند.

در اوایل شکل گیری این پروسه ، از جمع گروه " آزرده خاطر" ها ، مثلاً گروه پنج نفره و یا بیشتر از آن ، دو و یا سه تن شان از همین نفوذی

۱۳- تعمقی بر عملکرد های پولیس سیاسی دولت دست نشانده شوروی در افغانستان (خاد) :

با اجازه خواننده با حوصله و مشتاق کاوش در امور چگونگی عملکرد اطلاعاتی دشمنان طبقاتی مردم به خاطر سرکوب جنبش انقلابی ... ، مطالبی هر چند بسیار فشرده در همین مورد (در همان سالها) از رساله "نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد ها کی جی بی در افغانستان" از این قلم را انتخاب نموده در اینجا ارائه نمایم :

« عناصر نفوذی خاد در داخل تشکیلات احزاب و سازمانهای ضد شوروی از سه عرصه نفوذ می کردند .

۱- اجتماعات مردم ، چه در داخل کشور، چه خارج از آن .

۲- جبهات جنگ مقاومت ،

۳- زندان ها .

اساساً عملکرد های خاد را می توان در زیر سه طیف افاده کرد

۱- طیف اول :

مربوط می شد به تمامی احزاب و تنظیم های اسلامی ، که دو بخش نفوذی زیر را احتواء نموده بود:

یک:

این بخش نفوذی ها به داخل تنظیم های اسلامی در خارج از کشور و خارج از حیطة نفوذ نظامی دولت پوشالی در داخل کشور نیز فعالیت داشتند.

دو :

بخش نفوذی های دومی در درون تنظیم های اسلامی در حیطة نفوذ نظامی دولت پوشالی در داخل کشور به کار و بار استخباراتی اشتغال داشتند. (همچنان در زندان ها)

۲- طیف دوم :

تسلیمی های پناه برده به دامن دولت دست نشانده ، در واقع دوره آزمایشی شان را در زندان سپری می کردند، در صورتی که درایت و فعالیت شان در کسب اطلاعات از برادران اسلامی وهمرزمان دیروز شان مطابق معیار های خاد می بود (طور مثال چه تعداد زندانی را با ثبت آواز و کشف اسرار شان به اصطلاح زندانیان می توانستند " به اعدام برابر سازند " ، یعنی شرایط " قانونی " اعدام شان را که همانا سند ثبت گفتاری شان می بود ، فراهم کرده می توانستند) افتخار عضویت خاد را کمائی می کردند

از طیف اولی بخش نفوذی یک ، که عضو خاد بودند، وظایف شان را کماکان در میان احزاب و تنظیم ها و جبهات جنگ مقاومت ادامه می دادند . در صورت لزوم دید و یا زمانی که شماری از آنان مورد شک قرار می گرفتند - اگر فرصتی به چنگ آورده می توانستند - بخشهایی از افرادی که قبلاً بالای شان عملیه جلب و جذب صورت گرفته بود را نیز با خود همراه نموده از بیراهه و کجراهه (در همان نقش های - "آزرده خاطر ، رنجیده خاطر " ...) وارد حیطه نفوذ نظامی دولت پوشالی می شدند.

در رابطه با این نظر نویسنده گرانمایه "در جدال با خاموشی" مبنی بر: «... توابعین در نقش حافظین و مجریان نظم ضد خلقی حاکم و پولیس سیاسی رژیم در زندان ، گوئی دوره خدمت اجباری خود را می گذراندند » و اطلاق " مزدوران بی مزد " به این ها، مطالبی وجود دارد که باید تلخیص شده آن را به عرض خوانندگان گرامی برسانم :

" مزدوران بی مزد " دقیق ترین نامی است که رفیق اشرف به این طیف از توابعین اطلاق کرده است که به درستی افاده کننده محتوای مقوله توابعین بوده می تواند. این واژه تا اکنون به آنانی اطلاق شده که از آرمان و باورهای انسانی و مبارزاتی خود بریده ، خود به شکنجه گران همه وقتة رفقای کمونیست خود و برادران مجاهد و ... خود استحاله نموده اند ؛ اما به شماری ولو محدود که عضو اصلی ساواک بودند - بعد ها که ساواک به واواک تغییر نام یافت - مسلماً عضو واواک خوانده می شدند . اینها بعد از

های خاد می بودند ، که یا از طرف نیرو های مقاومت زیر شک و شناسائی قرار گرفته بودند و یا ... قبل از دستگیری توسط نیرو های مقاومت همراه با جذب شده هایشان به حیطه نفوذ نظامی ارتش شوروی و دولت پوشالی زیر پوشش " تسلیمی " ، آزرده خاطر " ، " خسته از جنگ برادرکشی " داخل می شدند و یا بنا بر ملحوظات اطلاعاتی - نظامی از ساحات نفوذ دشمن به داخل خواسته می شدند.

شماری از این افراد با تجربه ، یعنی نفوذی های خاد ، با تعدادی از تسلیمی های جنگ مقاومت - روی آورده به دولت - که مدت معینه آموزش استخباراتی شبکه های خاد را سپری کرده بودند ، به داخل تنظیم ها، احزاب و سازمان های مورد نظر خاد در درون کشور می خزیدند (تسلیمی های توظیف شده با اظهار ندامت تاکتیکی) به درون تنظیم و یا احزابی می خزیدند که تشکیل قبلی شان با همچون تنظیم و یا احزاب در رقابت و مخاصمت قرار داشتند . همچنان اعضای اصلی خاد که تجربه کارکرد در جبهات جنگ مقاومت را داشتند با شیوه های مختلف به درون تنظیم های " دشمن " می خزیدند

اینان (خادی های حرفه ئی و تسلیمی ها) بعد از نفوذ به درون تشکیلات یاد شده ، حلقه منسوبه و یا حلقات شناسائی شده را با خود یکجا به زندان می انداختند . خاد می کوشید مسؤولیت گرفتاری اعضای حلقه ، به دوش عضو اصلی نفوذی اش نیفتد ، تا وی در زندان به مثابه مبارز مقاوم جلوه کرده کار و بار اطلاعاتی و سیاسی خود را بدون دغدغه خاطر پیش برده وبعد از رهائی نیز به همان سازمان منسوبه ، به مثابه عضو زندان دیده و شکنجه شده و مقاومت کرده و ... ، مورد ستایش قرار گرفته (از مثال هایی در این زمینه عجلتاً خود داری می شود) به کار و بار اطلاعاتی - سیاسی خود ، من جمله در انحراف سازمان به جانب سیاست دولت مؤثریت داشته باشد .

دست عضو اصلی خاد به تناسب تسلیمی های آمده از جبهات مقاومت در خزیدن به درون حوزه های تنظیم های اسلامی بالا تر بود .

آن زندانی که با یک دیگر شان حرف زدند و یا...) ادامه داده ، بعد از رهائی هم ، در درون سازمان شان به اشکال فعالیت تخریبی دست یازند ؛ مگر تعداد دیگری از همین نفوذی ها خود را در زندان در نقش تواب قرار دادند ، تا از یک طرف با زندانیان یکجا در سلول ها زندگی نمایند و آنان را شب و روز تحت نظر داشته ، وبه بهانه های مختلف راپور آنان را به جلادان رسمی زندان بدهند ، تا شدیداً مورد شکنجه قرار گیرند و یا خود شخصاً زندانیان را مورد ضرب و شتم وید تر از آن تحقیر و توهین قرار دهند . در اصل نقش سرباز و یا پولیس بالای سر زندانی را انجام داده و زندان را به صد زندان دیگری بر آنان مبدل سازند. و از طرف دیگر با تأیید غلام صفتانۀ خمینی و رژیم اش و نقد بیشرمانه از سازمان و گذشتۀ مبارزاتی خودشان ، اثرات بسیار مخرب روانی را بر سایر زندانیان ، همچنان بر جوانانی که به خاطر سرنگونی رژیم منفور در راستای تماس و پیوستن به جانب مبارزان ضد رژیم در خارج از زندان گام بر می داشتند و همینطور بر کل جامعه ایران و جنبش انقلابی افغانستان و منطقه ؛ بگذارند .

مواردی که در فوق به آن اشاره شد آیا در شرایط دهه ۶۰ و از آن به بعد در گرفتاری ها در زندان های ایران مشاهده نشده است ؟ هرگاه پاسخ سؤال فوق نه باشد ومحتوای مبنی بر این که : « چون در دهه ۶۰ واواک تأسیس نشده (سال تأسیس وزارت اطلاعات و امنیت کشور ۱۳۶۳) بود که پولیس سیاسی آن در سازمان های انقلابی نفوذ کرده باشد و در زندان در قالب تواب وظیفه اجراء نمایند « را پشتوانه خود داشته باشد . در چنین صورت جواب دهنده مسلماً به این باور رسیده که « رژیم جمهوری اسلامی ، ساواک شاه را واقعاً منحل کرده بود .»

این باور از لحاظ شناخت ماهیت ماشین دولتی (که بعد از غصب انقلاب مردمی ضد امپریالیستی به دست ادامه دهندگان راه شاهنشاه - با طرق و وسایل دیگر و با پوشش مذهبی ، توسط امپریالیزم امریکا و متحدینش - سپرده شد)؛ به هیچ وجه درست نیست. هر گاه انقلاب مردمی ایران واقعاً به دست مردم و فرزندان مبارز، دلیر، صدیق و با فهم آن تا پایان وظایف

خریدن در درون تشکیلات چپ انقلابی و مجاهدین و... ، بعد از مدتی کار کرد از جانب سازمان هائی که در آن نفوذ کرده بودند شناسائی نشدند . بر مبنای عملکرد های کی جی بی در افغانستان - که بعداً به آن اشاره می شود - به صراحت می توان گفت که شماری از اعضای مخفی حزب توده در ساواک نفوذ کردند. وعده دیگرشان هم - بعد ها - در واواک خریدند . همانطوری که برادران پرچمی شان در نهاد های اطلاعاتی کشور شان ؛ حتا در " حزب انقلاب ملی " داوود خان نیز نفوذ کرده بودند.

شناسائی پرچمی مشهور یعنی "خلیل زمر" عضو کمیته مرکزی - یا یک پته (پله) پائینتر- پرچم که در اصل از اعضای افغان ساواک شاه بود ، توسط توده ئی های نفوذ کرده در ساواک کشف و خبر آن رسماً به ببرک کارمل که خود یکی از اعضای KGB بود؛ رسانده شد. مسؤولین مخفی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" طی چند سال خلیل زمر را شدیداً تحت نظر داشتند ، تا این که کودتای ننگین ۷-۲-۱۳۵۷ به وقوع پیوست و "خلیل زمر" به دستور مستقیم کارمل زندانی شد. و اضافه تر از ده سال را در زندان پلچرخی سپری کرد.

ا منبع خبر یک تن از زندانیان بلند مرتبه فرکسیون خلق که با کابینه و اعضای " شورای انقلابی" حفیظ الله امین به شمول صدر اعظم (نخست وزیر) آن دکتر شاه ولی یکجا در زندان پلچرخی زندانی بودند . اسم وی آدرخش حافظی می باشد که در دولت کرزی خاین به سمت رئیس اتاق های تجارت (بارزگانی) گماشته شد . [.

نفوذی ها بنا بر لزوم دید آمران اطلاعاتی شان حلقه منسوبه خود را با خود یکجا روانه زندان می کردند. درچنین صورتی ، مثلاً در اواخر سال ۶۰ که پدیده تواب در زندان های ایران شکل گرفت ، مسؤولین اطلاعات - که پیش از آن به ساواک تعلق داشتند - ضربه را قسمی متوجه سازمان مورد نظر کرده حلقه و یا حلقاتی از آن را گرفتار نمودند که مسؤولین سازمان متوجه خیانت عضو نفوذی اطلاعات نشوند، تا اینها در زندان بتوانند بی درد سر به کار اطلاعاتی - سیاسی شان (نه به مفهوم راپور دادن از این یا

اندیش وسطحی نگرین سازمان را به دنبال خود کشاندند. در پایان خط داده شد، یعنی تصرف سازمان از درون از جانب KGB، زیر پوشش اختلافات تئوریک؛ انشعب را بر سازمان تحمیل کردند. در پی آن نام معروف و محبوب شده سازمان در میان مردم را نیز از آن خود کردند. یعنی زیر نام پر افتخار ("چریکهای فدائی خلق ایران") و افزودن کلمه سازمان بدان ("سازمان چریکهای فدائی خلق ایران") برآمد کردند، تا به خاطر منافع باداران روسی شان خلقی را بفریبند. در روشنی قرار گیرد، یعنی بسته بودن زنجیر قلاده هر سه در حلقه KGB بر ملا گردد.

زمانی که اتحاد شوروی - در ایام رهبری خروشف خاین به امر کمونیزم جهانی - در افغانستان نفوذ اقتصادی کرد، موازی با آن اعضای KGB منسوب به ملیت های ازبک، تاجیک، ترکمن جنوب شوروی را که با هم نژادها و همزبانان شان در داخل افغانستان هم مرز بودند، در میان فراریان، پناهندگان و... به افغانستان فرستاد.

حدود یک دهه بعد شوروی بر مبنای ستراتیژی رهیافت به آب های گرم که لازمه اش کسب قدرت حاکمه - چه مستقیم چه غیر مستقیم - در افغانستان بود، "برادران تنی حزب توده ایران" ("حزب دموکراتیک خلق") را در افغانستان پی ریزی نمود. و تدابیر لازمه را غرض محدود ساختن و مهار کردن احزاب و سازمانهای ضد شوروی؛ نفوذ در داخل آنها؛ ترغیب و تطمیع شان در جهت پروسه وحدت با حزب دموکراتیک خلق، در پی آن ادغام (در واقع امر هضم) آنان در آن حزب اتخاذ کرد. از جمله، شاخه هایی از حزب مذکور را جدا نمود و شاخه های جدا شده را ظاهراً در تقابل با "حزب دموکراتیک خلق" قرار داد که در پهلوی کار و بار اصلی شان، نگذارند که عناصر دلزده، و جدا شده از مدار آن حزب، به سوی دشمنان واقعی سوسیال امپریالیزم شوروی رفته، مبارزه شان را با آنها سمت و سوی "اصولی" بخشند.

اساساً KGB از اوایل تشکل "جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان" که تقریباً ۲ سال ونیم بعد آن ابنام "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"

انقلاب رهبری می شد. در گامهای نخستین، اولتر از همه تمامی اعضای ساواک دستگیر و به محکمه کشانده می شدند. و در پی آن ارتش شاهنشاهی بعد از ارزیابی و محکمه اعمال ستاد فرماندهی آن؛ منحل می شد.

چرا نباید نوشت که ارتش ساخته شده توسط امپریا لیزم به خاطری نظاره گرفعل و انفعالات درون انقلاب بود، یعنی در ظاهر "بی طرفی" اختیار کرده بود که می دانست قبلاً سکان آن را امپریالیزم از طریق عوامل نفوذی ارتش، یعنی استخبارات ارتش و ساواک در قالب آیت الله ها و آخوند ها و ... با ترفند و توطئه، از دست پرتوان مردم گرفته، آن را بر وفق پروژه طرح شده اش می چرخاند، که همانا سرکوب انقلابیون واقعی و تیر باران های دسته جمعی فرزندان دلیر و از جان گذشته ایران زیر پوشش اعتقادات مسلط بر افکار جامعه، یعنی دین و مذهب - در زندانها و خارج از آن بود.

"حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان و برادران تنی اش، حزب توده و اکثریتی که هر سه پیاده کننده خط حرکی سازمان امنیت شوروی بودند و تا هم اکنون بخش های کاملاً مخفی و قسماً نیمه مخفی هر دو (توده ئی و اکثریتی) در ایران و خادی ها به طور کل و پرچمی ها قسماً در افغانستان در بند حلقه های آن قرار داشته حرکت دهنده فعال این خط حرکی بوده و در رابطه با منافع این کشور فعالیت می نمایند.

قسمی که در بالا اشاره شد، در رابطه با کار و بار KGB در افغانستان باید طور فشرده تماس گرفت، تا همسانی عملکرد "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، حزب توده؛ همچنان اکثریتی ها [که شاخه ای کاملاً مخفی حزب توده بودند و در داخل "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" (۱۳۴۹-۱۳۵۷) نفوذ کرده با شگرد های مختلف شماری از آنان خود را تاسطح کمیته مرکزی آن سازمان رساندند، تا حد امکان اعضای صدیق و راستین آن سازمان را شناسائی کرده روانه زندان ساختند. با تفکرات انحرافی و ضد انقلابی خود شماری از اعضای شجاع، فداکار؛ اما ساده

(کارو کردار خاد در رابطه با چپ انقلابی مستلزم جزوه جدا گانه است. مثال های دیگری از فعالیت "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در بین چپ انقلابی و تنظیم های اسلامی طور فشرده در متن عنوان ۱۵ نیز توضیح شده است)

۱۴- ریشه یابی پدیدهٔ تواب، گوشه ای از کار و کردار توده ای و اکثریتی تواب شده در زندان و خارج از آن:

رفیق اشرف در اثر ماندگارش می نویسد :

« تقریباً اواخر سال ۶۰ بود که پدیدهٔ تواب در زندان شکل گرفت ؛ ولی شکی نیست که همکاری عناصر خاین و پست با جنایتکاران جمهوری اسلامی از همان اوایل دستگیری های گسترده سال ۶۰ آغاز شد که از میان اکثریتی - توده ئی ها (حتا در بیرون از زندان) افراد زیادی در زمرهٔ آنها بودند . اینان خط سیاسی حزب و سازمان شان که همانا تقویت رژیم به زعم آنان " ضد امپریالیست " جمهوری اسلامی بود را به درون زندان آورده و در نتیجه در سال های خون و جنون ۶۰ و ۶۱ آشکارا با دژخیمان زندان علیه زندانیان سیاسی همکاری می نمودند. بعضی از زندانیان سیاسی باقیمانده از دههٔ ۶۰ ؛ حتا زخم زبان های آنان علیه زندانیان سیاسی آنهم در اوج اعدام ها و خونریزی های رژیم را به یاد دارند.

یک مورد برجسته از همکاری یک عنصر اکثریتی با جنایتکاران زندان مربوط به فرد خائنی است که یکی از زندانیان سیاسی سابق در مورد وی می نویسد : " مسؤول بند شخصی بود به نام مجتبی که از هواداران سابق اقلیت بود که بعد ها تواب شده بود .معاون او شخصی بود از هواداران سابق اکثریت که آدمی جلب و مودی بود . در مجموع معاون بند خط دهند ه بود ومجتبی را در صحنه داشت و خودش در واقع کارگردانی می کرد . "؛ "بعد ها درون بند فهمیدیم که تصمیم فرستادن افراد به اتاق های مختلف

(۱۳۴۳/۱۰/۱۱) رسماً برآمد کرد [سرسپرده ترین اعضای کمیته مرکزی آن حزب را که منسوب به ملیت ها و اقوام مختلف کشور بودند، توزیف کرد بود که مزید بر جلب و جذب افراد از ملیت ها و اقوام مختلف کشور ، در حوزه های تحت آموزش و پرورش خودشان و یا سایر مسؤولین حزب ، فقط افراد قابل اعتماد از ملیت ها و اقوام منسوبهٔ خودشان را - مجزا از حیطةٔ دید سایر اعضای حزب ، حتا اعضای بیروی سیاسی ، به طور کاملاً سری و مخفی سازماندهی نموده ، و گذارش فعالیت های سیاسی - استخباراتی آنان را صرفاً به اعضای رابط خود ، که عناصر به ظاهر عادی و اغلباً غیر حزبی بودند ؛ بدهند

شماری از این افراد دسته بندی شده ، بعد از تجاوز شوروی به کشور، بدنه اصلی خدمات اطلاعات دولتی ، یعنی خاد را ساختند... که زیر بنای خاد را "کام" امین ؛ " اکسا "ی تره کی ؛ "مصونیت ملی" داوود خان و "ضبط احوالات " ظاهر شاه می ساخت . یا به بیان دیگر هر سازمان جاسوسی بعدی تکامل سازمان قبلی خود بوده ، در دست به دست گشتن ماشین دولتی، هیچ کدام از سازمان های استخباراتی (اطلاعاتی) نامبرده منحل نشده بودند.

روسها تعدادی از جواسیس منسوب به ملیت های ازبک ، تاجیک ، ترکمن و... جنوب شوروی - همچنان وابسته به سایر ملیت های افغانستان - را که شمار قابل توجه هم تبار های این ملیت ها در درون مرز های افغانستان زندگانی می نمایند را پیش از تأسیس "حزب دموکراتیک خلق " در داخل سازمانهای استخباراتی ظاهر شاه و داوود خان داخل نموده بود. بعداً اعضای مخفی جناح پرچمی این حزب را در درون نهاد های اطلاعاتی ظاهر شاه و داوود خان جابه جا کرده ، به مرور ایام تا سطح رهبری آن ها رساند ؛ مانند اسماعیل خان رئیس "مصونیت ملی" داوود خان که هم اکنون در امریکا اقامت دارد.

طیف دومی خاد مربوط می شد به سازمان ها، گروه ها ، محافل و هسته های چپ انقلابی کشور.

حزب توده نیز ظاهراً با توجیه جلوگیری از اعدام ها و حفظ کادر های حزبی ، چنان سیاستی را در پیش گرفته بود. اما نفی مبارزه و مقاومت در مقابل ارتجاع سلطنتی در زندان و تشویق به ابراز ندامت ، خیلی زود فاجعه بودن آن سیاست را به اثبات رسانده و تجربه بسیار تلخی را در تاریخ ایران باقی گذاشت . سیاست بردن خط ندامت به زندان توسط " کمیته مرکزی " پس از دستگیری های گسترده بعد از ۲۸ مرداد ، از یک طرف باعث درهم شکستن فضای مبارزاتی در زندان ، تضعیف روحیه مبارزان و گسترش فضای بی اعتمادی در میان زندانیان گشت و از طرف دیگر به رژیم شاه کمک نمود تا خود را قدر قدرت نشان داده و فضای رعب و وحشت را در زندان ها و در کل جامعه مستولی سازد . [تکیه از توخی بوده علاوه می کند که در افغانستان سازمان پیکار برای نجات ... با پیروی از همین سیاست تسلیم طلبانه و رویزیونیستی تمام اعضای رهبری و کدر های گرفتار شده آن در برابر سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش زانوی تسلیم بر زمین زده توبه کردند] به تأیید این کاوش و ریشه یابی پدیده تواب از رفیق اشرف ، این قلم اضافه می نماید که عملی کردن این خط در زندان شاه ، توسط «عمومی» از حزب توده و فرخ نگهدار از اکثریت ، مصادف است با سر بلند کردن رویزیونیزم خروشی از حزب کمونیست اتحاد شوروی ، که مسلماً تجدید نظر در احکام اساسی کمونیزم علمی اثرات مخرب و فاجعه آفرینش را بر تمامی نهاد های اتحاد شوروی به خصوص سازمان امنیت آن کشور و احزاب کمونیست جهان نموده بود. مغزهای متفکر حزب توده و اکثریتی رهنمود ها و دساتیر و فرامین سازمان امنیت آن کشور یعنی KGB را بدون نقد و انتقاد ، برده وار ، در عمل پیاده می کردند .

توسط یک نفر اکثریتی دو رژیمه به نام محسن درزی و دوست توده ئی او حمید رضوانی از اعضای حزب توده صورت می گرفت. محسن که هم در رژیم شاه و هم در رژیم خمینی زندانی شده بود و از کادر های مرکزی به شمار می رفت ، بیشتر این جابه جائی ها را انجام می داد بدون این که کسی متوجه آن باشد. محسن درزی به مجتبی میر حیدری مسؤول بند خط می داد که زندانیان مختلف را در کدام اطاق ها نگه دارند. محسن نقش خود را خیلی خوب بازی می کرد و دیگران را جلو می انداخت تا چهره خود را در پشت سر آنها پنهان کند. غافل از این که در آخر نقاب از صورت او خواهد افتاد و مردم چهره واقعی او را خواهند شناخت . " این البته مربوط به ماههای در سال ۶۰ بود ... برای نمونه یکی دیگر از زندانیان سیاسی سابق در مورد وی می نویسد : " از دیگر توابان بند که وظیفه برخورد تئوریک با افراد را به دوش می کشیدند ، محسن درزی یک اکثریتی که سابقه زندان زمان شاه را نیز داشت ، بود. او در جوخه اعدام نیز شرکت کرده بود و مدعی شده بود که تیر خلاص ضد انقلاب را زده و به انجام آن نیز مباحثات می کرد ! وی از ابتدای دستگیری در سال ۶۰ ، جزو توابان بند های مختلف بوده و جنایات متعددی را مرتکب شده بود. « ؛

« ... پس از دستگیری توده ئی ها در سال ۶۲ نورالدین کیانوری و احسان طبری و محمد مهدی پرتوی و غیره در رابطه با کار بازجوئی توده ئی ها ، خود را در خدمت نیرو های امنیتی جمهوری اسلامی قرار داده بودند... » ؛ « ... در رابطه با اعضاء و هواداران دستگیر شده سازمان اکثریت نیز همانطور که پیشتر اشاره شد ، فرخ نگهدار و مهدی فتاح پور با اینکه زندانی نبودند ، در اختیار نیرو های امنیتی در شعبه بازجوئی قرار داشتند. « .

و حال رفیق اشرف در اثرش " در جدال با خاموشی " ریشه های اولی تواب را در دهه ۱۳۳۰ دنبال نموده در صفحه (۲۷۹) می نویسد :

« واقعیت این است که جنبش ایران پیش از این ، از بردن خط ندامت به زندان که در سال های ۳۰ (پس از کودتای ۲۸ مرداد) توسط رهبری حزب توده صورت گرفته بود ، تجربه بسیار تلخی داشت . کمیته مرکزی

حزبیتی که قواعد و ضوابط رویزیونیستی بر آن حاکم شده بود) تهی ساخته ، مسؤولین حوزه های حزبی ، حتا سایر افراد مهم در سطوح پائینی حزب را نیز به عضویت در شبکه های عدیده کی جی بی واداشت.

در بدایت امر این سازمان امنیت شوروی، یعنی KGB بود که بر همه امور، از مسایل نظامی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی گرفته، تا زندگی خصوصی اتباع آنکشور آگاهی و تسلط بلامانع داشت. (البته تا آن زمان G R U سازمان اطلاعات وزارت دفاع شوروی تضادش را با K G B قسمی که در لشکر کشی شوروی به افغانستان نمایان ساخت ، بر ملا ننموده بود)

K G B بر سیاست حکم می راند؛ نه به عکس آن. به تبعیت از این سیاست ضد مارکسیستی- لنینیستی ، در افغانستان نیز به همان شگرد و شیوه عمل کرد. به خاد سازی « حزب دموکراتیک خلق » پرداخت. در وهله اول تجاوز، بخش پرچمی ها از هسته های کاملاً مخفی نجیب الله، کشتمند و... ؛ قسماً پرچمی های مخفی از جناح کارمل، همراه با آن تعداد اعضای پرچمی و خلقی که سال ها پیش از تجاوز شوروی به افغانستان در « ضبط احوالات » ظاهر شاه ؛ « مصونیت ملی » داوود خان ، بعد ها به داخل حزب وی (" انقلاب ملی ") ؛ همچنان " اگسا " ی تره کی و " کام " حفیظ الله امین نفوذ کرده و به رگه های پر اهمیت آن نهاد های استخباراتی (اطلاعاتی) دست یافته بودند، را همراه با آنانی که به شیوه سنتی عضو این نهاد ها شده بوده و از چنبر حرفه منفور شان گریز نمی توانستند ، ویا به حرفه منفور شان پابند بودند، بدنه و اسکلیت خاد را ساختند. شمار معدودی از پرچمی های مخفی قبل از تجاوز شوروی به کشور، در داخل تشکیلات چپ انقلابی رخنه کرده بودند که دو ، سه تای شان هم اکنون در کابینه دولت کرزئی افتخار خدمت به امپریالیزم اشغالگر و جنایتکار امریکا را نیز کمائی کرده اند.

با عزل ببرک کارمل - این خاین به خلق افغانستان - از رأس هرم حزبی و دولتی، به یکتا متفکر و مبتکر در امور اطلاعات (نجیب جلاذ)

۱۵- اجمالی از عملکرد " خط " دهنده به حزب توده و اکثریتی در ایران و "حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان:

نوشته ذیل تحت عنوان (" اطلاعیه در مورد شبکه های خاد زیر عبا و قبای اسلام ") در واقع جوابی بوده به حمله رادیویی یک خادی به جنبش انقلابی کشور و کمونیسم [که بنا بر تقاضای رفیق میرویس ودان محمودی (همچنان به مصرف و همکاری مستقیم وی و دوستانش) به تاریخ یازدهم می ۱۹۹۸ وسیعاً در تورتو پخش گردید]، اینک بعد از حذف برخی قسمت های آن شما خوانندگان گرامی را به مطالعه آن دعوت می نمایم :

« رویزیونیزم شوروی، زیر پوشش سوسیالیزم و کمونیزم به صدور کودتا ، مانند کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ در افغانستان، از طریق احزاب ساخته شده خود ، مثل "حزب دموکراتیک خلق" ، در جهان پرداخت. در پی آن به اقتضای منافع آزمندانه اش که از ماهیت امپریالیستی آن نشأت می کرد ، به خیال خام تصرف آبهای گرم و تجدید تقسیم جهان، به افغانستان که در مسیر ماشین جنگی اش ، قرار داشت ، بی باکانه تجاوز کرد. ثمره آنی این تجاوز، که تا همین اکنون در خدمت منافع نظامی، سیاسی و اقتصادی اش (در شرایط اشغال کشور توسط امپریالیزم جنایت پیشه امریکا) قرار دارد ، دستگاه جهنمی خاد بود که از بطن خونین و چرکین دستگاه های استخباراتی ماقبل خود مایه و پایه گرفت. [و حال هم به همان نیرو و قوت خود به طور منسجم، متشکل، منضبط و کاملاً مخفی در دست باند قانونی رئیس پارلمان امپریالیستی به رهبری مارشال فهیم ... قرار دارد]

می باید تذکار داد، همانطوری که در اتحاد شوروی سوسیالیستی بعد از غصب قدرت حاکمه توسط دارو دسته خروشف - سوسلوف رویزیونیزم در کلیه عرصه ها اعم از سیاست، اقتصاد، فلسفه و... ، اعمال گردید. سازمان امنیت آنکشوره پیروی از این تجدید نظر تحت رهبری برژنف ، صفوف حزب و تمامی مجتمع ها و سازمانهای مربوطه آن را از مضمون حزبیت (

در برابر سفارت آنکشور (وسایر کشورهای غربی) در دهلی، اسلام آباد، مسکو و... زانو خواهند زد و خود را وابسته K G B خواهند خواند. و با تضرع و التماس خواهان پناهندگی به « غرب امپریالیست » خواهند شد، که چنین هم شد.

اینها: محمد خان جلالر KGB شناخته شده در نیویارک، سلطانعلی کشتمند صدر اعظم (نخست وزیر) در دولت کارمل، کریم میثاق در انگلستان، محتاط استرالیا، پنجشیری در امریکا، صالح محمد زیری و سایر وزرای وابسته به KGB هم اکنون در آستان امپریالیزم به کرنش نشسته اند.

[برادران تنی شان یعنی توده ئی ها و اکثریتی ها که هم اکنون در کشور های غربی دم و دستگاه های به هم زده و به تطهیر پاسداران مخفی و نیمه مخفی مثل گنجی ها و واواکی ها چون مارینا ها و توابین افشاء نشده و یا شناخته شده همچنان توابین زیر نام پناهنده و زندانی سیاسی؛ مشغول اند.]

سوسیال امپریالیزم شوروی - که بعد از شکست مفتضحانه در افغانستان ماسک و مکیاژ سوسیالیزم و کمونیزم کذائی اش را دور افگند و چهره واقعاً امپریالیستی اش را با تجاوز آشکار به چیچن و قتل عام مردم بیگناه و بی دفاع آن سرزمین به جهانیان شناساند - نیرو های ذخیره اش، به ویژه شبکه های مخفی خاد خارجی افغانستان را با بودجه هنگفت، که قبلاً توسط اجنتان نجیب الله به مسؤولین آن شبکه ها در خارج تحویل داده شده بود، به مصروفیت های تجارتي (بازرگانی) و امور به اصطلاح فرهنگی (منهای فرهنگیان متعهد و مبارز) و ... گماشت، که اینها در همین رابطه باریب و ریا، به کار و بار اطلاعاتی شان تا هم اکنون مشغول اند. و دفاع از منافع روسیه، ضدیت بامردم و حمله تب آلود، بی اساس و بی خردانه بالای چپ انقلابی، سوسیالیزم و کمونیزم را هدف اساسی خویش قرار داده اند.

دستور داده شد تا کابینه جدیدش را از اعضای خاد که ظاهراً در نقش عناصر دموکرات، بیطرف و بی غرض به کار و بار دولتی و یا شخصی اشتغال داشتند؛ تشکیل دهد.

جلاد خاد بعد از تغییر نام « حزب دموکراتیک خلق » به « حزب وطن » و « جمهوری دموکراتیک » به « جمهوری افغانستان »، در یک اعلامیه رادیویی چنین گفت: « در حزب ما دیگر جایی برای پرچمی و خلقی نیست... »، در این مقطع زمانی پروسه خادی شدن کل حزب به نقطه پایانش نزدیک شده بود. آنده از پرچمی ها و خلقی هائی که به این امر، یعنی عضویت مستقیم خاد گردن نهادند، در « حزب وطن » باقیماندند و به کرسی های بالاتر آن حزب رسیدند و به ثروت های هنگفتی دست یافتند. سایر اعضای آن، به ویژه پرچمی های کارملی، برخی از خلقی های ناراضی، همچنان خادی های مخفی (گروه اخیر- که به ارتقای مقام در خاد، یعنی امتیاز کارجاسوسی در خارج از کشور دست یافته بودند) به دستور مشاوران روسی و با استفاده از قانون پاسپورت که در اوایل سال ۱۳۶۷ عمده‌تاً به همین منظور تدوین و نافذ شده بود از کشور خارج شدند.

افراد شناخته شده خاد، از جمله قومندانان زندان، مستنطقین (بازجویان)، زندان بانان، نخست به جمهوری های شوروی سابق پراگنده شدند، بعداً به کشور های غربی مثل انگلستان، المان، امریکا، کانادا، هالند و... پناهنده شدند. نیمه مخفی ها نیز زیر عناوین مختلفه؛ خود شان را به سمت « پناهنده » جا زدند.

همگان، ایامی را به خاطر خواهند داشت که اعضای به اصطلاح « حزب دموکراتیک خلق » و کادرهای بلند پایه آن، که سرمست از اشغال افغانستان توسط چکمه پوشان فاشیست روسی بودند، در برابر سفارت کشورهای غربی (طور مثال سفارت امریکا مقیم کابل) دست به تظاهرات می زدند، گلو پاره می کردند و فریاد می زدند که « ریگن رئیس جمهور امریکا بازیکن فلم های کاوبائی کجا و ریاست جمهوری امریکا کجا! »، هورا می کشیدند و می خندیدند. غافل از آن که روزی رهبران و کادر های برجسته و فرومایه شان

سالاری خلقی و پرچمی و خاد در هیأت «جمهوری دموکراتیک» و «جمهوری افغانستان» نقطه پایان گذاشتند.

هم اکنون بخشهای به اصطلاح "فرهنگی خاد" نیز با چنین نفرت، پیوسته در تلاش و تقلانند تا اذهان پناهندگان افغان و ایرانی را در مورد چپ انقلابی و کمونیست های راستین هر دو کشور مغشوش و مکدر سازند. اینها از هر موضع و موقع مساعد سود برده، تیغ و تیغچه های زنگار گرفته مردم دوستی و اسلام پرستی و اسلام نمائی و دموکراسی خواهی را بر سر و سینه می زنند و برای جلب اعتماد کشور پناه دهنده؛ حتی به مرده های خویش هم لگد میزنند و لست آن افشاء شدگان خادی را منحنیث حجت صداقت خویش به دست نشر می سپارند، تا قلابه اطلاعاتی کشور سومی را نیز زبید گردن نرم و خمیده شان ساخته و بر تعداد این قلابه ها بیفزایند.»

بلی خواننده پژوهشگر، طوری که رفیق اشرف با دید ذره شمارش قبلاً هم اشاره کرده است، منشأ اصلی تواب تاکتیکی (یا در ظاهر تاکتیکی) "خط ندامت" حزب توده و اکثریتی که ماهیتاً هر دو یکی است؛ K G B می باشد. این قلم هم به خاطر دارد که در دوره "آریا کین" - این شاه خاین به خلق ایران - فرخ نگهدار اکثریتی و شرکاء به دستور همین حزب توبه نامه داده از زندان رها شدند.

قسمی که پیشتر نوشته شد، سر منشأ اصلی این خط منحوس، یعنی "خط ندامت"، K G B بوده، و اعضای مرکزی حزب توده و اکثریتی در ایران؛ و اعضای مرکزی "حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان، چون مومی در بین انگلستان این نهادی دارای حیطة نفوذ جهانی به بازی گرفته شده بودند و اکنون نیز در همان وضع قرار دارند.

شمار دیگری از اینان در درون چپ انقلابی خزیده به تخریب، تفتین و توطئه علیه شخصیت های انقلابی همچنان جنبش های انقلابی سایر کشورها مشغول اند.

بخشهای عمده داخلی و خارجی خاد، از نخستین روز های استخوانبندی این هیولای خون آشام با روحیه تضاد و تقابل با کمونیزم واقعی و ضدیت با خلق و پرچم (البته در چهار چوب حزب شان) پرورش یافتند. اینها طبق رهنمود مشاوران روسی به مطالعه امور دین اسلام اعم از تسنن و تشیع پرداختند. بعداً به اشکال گوناگون در احزاب و تنظیم های بسته بندی شده اسلامی توسط I.S.I. و سازمان CIA، و مدرسه های قم و واک ایران و عربستان، حتی در سازمانهای اطلاعاتی غرب و قاره آمریکا رخنه کردند. تعدادی از آنان تا سطح رهبری در احزاب اسلامی خزیدند و در ائتلاف ها، وحدت ها، تقابل ها و تخصصات تنظیم های "اخوانی" (باند های اسلامی) دست دراز داشتند، و تا هم اکنون دارند.

بعد از فاجعه ۸ ثور ۱۳۷۱ (اشغال کابل توسط باند های اسلامی) در گشت و گشتار، غارت و چپاول، آتش افروزی و تخریب شهرها و شاهراه ها و تجاوز به ناموس مردم خسته و کوبیده شده، با باند ها و داره (دهاره) های تفنگ به دوش و ساطور به دست اسلامی، همراه و همگام شدند؛ حتی در بسا موارد، در قساوت، شقاوت، و قصابی مردم، از داره های "اخوانی" مزدور نیز پیشی گرفتند؛ زیرا که از مردم به شدت متنفر شده بودند. عامل عمده اینهمه انزجار و نفرت؛ انعکاسی بود از هوشیاری و مقاومت مردم - مردمی که بادرک وابستگی "حزب دموکراتیک خلق" به شوروی و ارزیابی دقیق از ماهیت رژیم کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷، که با مداخله مستقیم سوسیال امپریالیزم شوروی متحقق شد، با تحرک مسلحانه؛ اما خود جوش (همانند قیام با عظمت هرات در برابر خلقی ها) به ضد رژیم کودتا دست یازیدند. و در نهایت با جنگ حیرت آور مقاومت، ارتشی تا گوش و گلو با ساز و برگ مدرن جنگی مسلح را به شکل خفتباری از کشور بیرون راندند. و به دولت

" شماره ۱۹۱ (مؤرخ سرطان ۱۳۷۲ - اول جون ۱۹۹۳ چاپ کشور ناروی) [درست چهارده و نیم سال پیش از تاریخ نشر باراول همین مقاله و ۱۹ سال بعد از تجدید چاپ آن] منتشر شده بود . اینک توجه خوانندگان گرامی را به بخشی از آن جلب می نمایم .

« در اوایل سال ۱۳۵۹ یک تن از اعضای مخفی حزب توده ایران که در خدمت رژیم آخوند های ایران قرار داشت - زیر نام « محسن رضائی » - به دستور K G B ، در قالب چریک کار کشته ایرانی که گویا در صفوف مبارزین فلسطینی علیه ارتش اسرائیل نیز جنگیده، به گونه « داوطلب » (البته مخفیانه) وارد کابل گردید. به مجرد ورود موصوف به کابل، مسؤول "ستمی" (بخش انشعاب کرده از حزب توده ئی های افغانستان که بعدا به نام سازا برآمد کرد) « حزب جمعیت اسلامی » به رهبری ربانی - احمد شاه مسعود باوی در تماس شده، محل بود و باش وی را مهیا می سازد. بعداً «حزب جمعیت اسلامی»، اضافه از بیست تن از اعضای را که در بین آنها دو معلم، چند تن مأمور دولت یک پیلوت طیاره (هواپیما) جت میک ۲۱] پیلوت مذکور در شوروی تحصیل کرده، زبان اصلی اش پشتو بود. با سربازان ازبک شوروی، که زیر پوشش ازبک های افغانستان مسؤول قفل و کلید شماری از سلول های مهم « بلاک اول» و «بلاک دوم» زندان پلچرخی بودند، به زبان ازبکی تکلم می نمود؛ [دکاندار و تنی چند خادی نیز شامل بودند؛ در اختیار "چریک مسلمان" ایرانی قرار می دهد. «رضائی» این گروه را که بعد ها در زندان به «گروپ رضائی» معروف شده بود، جمع و جور نموده، قبل از آن که به کدام عملی مسلحانه علیه دولت دست نشانده اقدام نماید، خود و گروپ سپرده شده جمعیت اسلامی را به طرز جالبی در مرکز شهر کابل در داخل سینما « پامیر» و یا در مقابل آن، در معرض شکاررفقای افغانش، یعنی اعضای خاد قرار داد. «محکمه اختصاصی انقلابی» دولت دست نشانده شوروی در مورد «رضائی» ایرانی و یک تن از اعضای شجاع گروپ نامبرده حکم اعدام را صادر نمود. متباقی اعضای گروپ را به حبس های مختلف، از بیست الی دو سال قید محکوم کرد.

۱۶- توده ئی و اکثریتی در زندان پلچرخی

کابل؛ زندانی یا اجنت K G B ؟ :

توده ئی ها و اکثریتی های وابسته به K G B که تجاوز ارتش شوروی را به افغانستان با رقص و پایکوبی مورد تأیید قرار می دادند و مطابق دستورآن سازمان در ارتباط مستقیم با "حزب دموکراتیک خلق" قرار می گرفتند . این ناشریف ترین انسان های روی زمین درحالی که خلق افغانستان در زیر بمب و راکت و خمپاره و مرمی های تانک و توپ و... ارتش اشغالگر اتحاد شوروی پارچه پارچه می شدند و کشتار های دسته جمعی در زندان های افغانستان طی هفته ها و ماه ها و سالها به صورت منظم ادامه داشت ؛ به طور گروپی به کابل آمده در جشن ها و سالروز های تولد این "کادر حزب" مزدور و آن "مبارزه برجسته حزب" منفور وهمینطور به خاطر سالروز "پیروزی انقلاب شکوهمند ثور" (کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷) و سالروز مرحله نون آن (تجاوز ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان) اشتراک می کردند و با بالا انداختن جام ها یک دیگرشان را به آغوش کشیده در وصف کار و بار قصابان روسی در ذبحگاهی به نام افغانستان " سروده های رزمی حماسی " سر می دادند. این وجدان فروخته های بی ننگ ، حزب مذکور را در کار و بار سرکوب مردم در زندان ها و خارج از آن یاری می رساندند. یا به اصطلاح " وظیفه انتر ناسیونالیستی " (در واقع جاسوسی) شان را انجام می دادند. (به علاوه چشم دید این قلم در زندان ، اسناد منتشر شده دیگر هم در رابطه با همکاری اینها با حزب " دموکراتیک خلق افغانستان" وجود دارد که در آینده پیشکش جنبش انقلابی ایران خواهد شد).

هم اکنون مطلبی در مورد یک توده ئی در افغانستان از مقاله « دست K G B در درون خورجین جمعیت در مانده » از همین قلم با نام مستعار "برزین"، در ذهنم متبادر شد. نوشته، در نشریه "مجاهد ولس

که اکثریتی بود. کارو بار اطلاعاتی اش را در "کوته قفلی" [کوته به معنی اتاق که از یک الی ۱۴ تن را در آن جا به جا می نمودند و دروازه آن را قفل می کردند] زندان صدارت انجام داده بود، بعداً وی را به زندان بزرگ و مخوف پلچرخی انتقال داده بودند. شاید هم غرض کسب تجربه از دوران تحقیق و شکنجه زندان و چگونگی اخذ اطلاعات از زندانی به خصوص زندانی چپ انقلابی (چون که در بلاک یک با زندانیان چپ انقلابی گپ و گفت داشت. یکی دو باری با نگارنده نیز جر و بحث های سیاسی داشت...).

۱۷- یاران زنده و صحبت باقی :

در مورد متن پرمحتوا و ارزشمند و رهگشای این اثر بلند و با عظمت "در جدال با خاموشی ..."، باید بسیارنوشت، بحث هائی را در روشنائی این اثر دامن زد، تا نسل برومند سمندر وار از میان شعله هایش بر خیزند و با اعجاز مبارزه پیگیر و بی امان ("مبارزه - شکست؛ مبارزه- باز هم شکست؛ مبارزه - سرانجام پیروزی") دنیائی را که خواهان آنند؛ بنا کنند. بلی، دنیائی را که نخستین باربه رهبری نابغه سیاست و انقلاب (ننین بزرگ) در اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید.

آرزومندم تا سایر فارسی زبانان و دری زبان مبارز و کاوشگر که خواهان آگاهی از وقایع و رخداد های خونبار دوره استبداد شاهی و بربریت رژیم جمهوری اسلامی (که اولی مکمل دومی و دومی ادامه اولی با وسایل و شگرد های پیشرفته من جمله دین اسلام، در رابطه با سرکوب مردم صلح دوست، دلیر و آزادی دوست کشورهمسایه ما ایران و استثمار نهایت بیرحمانه و شدید کارگران، دهقانان و سایر اقشار آن کشور به نفع امپریالیزم عمل کرده اند) می باشند؛ خود این اثر ارزشمند و رهگشا را جنساً دستیاب نموده آن را مورد مطالعه قرار دهند.

در پایان با گفتن "یاران زنده صحبت باقی" (۲)، از خوانندگان گرامی که نگاشته ام را مطالعه نمودند، ابراز امتنان بی پایان نموده، توجه

«رضائی» در مدت چند ماه دوره به اصطلاح «بازجوئی» اش متواتر به سلول های زندانیان تازه گرفتار شده، منتقل می شد، تا اطلاعات سیاسی، نظامی و تشکیلاتی مورد نظر خاد را از زندانیان به چنگ آورده، آن را به رفقای خادی - پرچمی اش (باز جویان و مستنطقین خاد) بسپارد. در اتفاقی که مستنطق (بازجو) از من (من نوعی) تحقیق و بازجوئی می نمود، ظاهراً "رضائی" را نیز غرض تحقیق آورده بودند؛ درواقع امر وی جریان تحقیق و بازجوئی نگارنده این نوشته را تحت نظر داشت. وی بعد از خارج شدن مستنطق (بازجو) از اتاق؛ با من بحث سیاسی را در رابطه با انقلاب ایران راه انداخت. من به یاری معیار های شناخت پولیس سیاسی نامبرده را شناسائی کردم.

آپرداختن به چگونگی دریافت این معیارها از مناسبات فی مابین افرادی دارای سمت های مختلف سیاسی - نظامی در برش های خاص زمان مبارزه و مبارزه مسلحانه و ارتباطات و مناسبات بین سازمان های انقلابی و... که در این مقال نمی گنجد؛ مگر نوشتن دست آورد و تجربه شناخت پولیسان سیاسی و چگونگی کسب این معیار از شرایط مبارزه و کاربرد شان در لحظات بسیار حساس تعقیب و پیگرد، همچنان در پروسه جلب و جذب افراد متمایل به مبارزه و کسب عضویت سازمان انقلابی؛ هکذا در دوران زندان و بیرون از زندان، کاری است بسیار بسیار مهم که هر کمونیست آگاه و زندان دیده می باید به آن بپردازد.

K G B اجنت ایرانی اش را که بارنگ و بوی رژیم جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیزم آراسته کرده بود، تحت عنوان اعدام از زندان خارج ساخت و به کشور نامعلومی انتقال داد. یکی از اتهامات گروپ یاد شده، طرح پلان گروگان گرفتن ببرک کارمل و طیاره (هوپیما) حامل وی بود. «
(اعضای اصلی "حزب جمعیت اسلامی" در جریان تصفیة فزیکتی و... قرار داشتند، نه خادی های نفوذی در درون حزب جمعیت اسلامی).

فرد دومی که اسمش فراموشم شده، به لهجه مردم جنوب ایران به فارسی صحبت می نمود، از جر و بحث هایش در اتاق های بلاک یک پیدا بود

توضیحات

[۱] - مسعود در اصل پیشنهاد رفتن به پنجشیر را بنا به دستور G.R.U. به نجیب الله می‌رساند. به واقع امر این پیشنهاد آخرین چانس بود، برای زنده ماندن نجیب (البته به صفت مشاور؛ ولی به طور نظربند در جوار مسعود)؛ زیرا که روسها از تماس وی (وعدۀ همکاری نجیب) با غرب، اطلاع یافته بودند، که پیش شرط و پیش پرداخت این همکاری، همانا سپردن لست اسامی شبکه های خاد خارجی به نماینده غرب (قبل از خروجش از دفتر ملل متحد) در کابل بوده است. رد این پیشنهاد و توقف نجیب به همین منظور در اداره "ملل متحد" و انتقالش ذریعۀ آن اداره به خارج از کشور؛ روسیه را بر آن داشت، تا این «دسک» مملو از اسرار نهایت مهم و مخوف K.G.B. را؛ (مانند یعقوبی وزیرخدمات امنیت دولتی - خاد) از میان بردارد. چنانچه ملاحظه شد، که روسیه توسط چند تن اجنت خلقی اش - که مانند سایر خلقی ها از مدتها پیش در باند طالبان نفوذ کرده بودند - وی را به طور فجیع به قتل رسانیدند.

[۲] - ضرب المثلی است در بین متکلمین دری زبان افغانستان که وقتی ادامه کاری را - در تمام موارد - در نظر داشته باشند، معمولاً این جمله (" یار زنده و صحبت باقی ") را به کار می‌برند. به صورت عمده بار مثبت آن بیشتر است.

[*] - شعر پیشواز را شاعر مبارزایران م. آزم تقریباً چهار دهه پیش به خاطر تسلیم شدن پرویز نیکخواه به ساواک در مرداد[اسد] ۱۳۴۹ در تهران سروده است.

اولین نمایش مطبوعاتی که در سال ۱۳۵۰ انجام شد به پرویز نیکخواه تعلق داشت. نیکخواه که در آن زمان ۶ سال از ۱۰ سال محکومیت خویش را " به جرم هوا داری از جنگ چریکی و ارتباط با بیگانه (کشور چین) " می‌گذراند به طرزی صریح و بی‌پرده از شاه خاین و رژیم جنایتکارش دفاع کرد.

شان را به کلمات و جملاتی نیرو آفرین و رهگشا از نماد مبارزه و مقاومت ایران اشرف دهقانی درذیل جلب می‌نمایم :

« ... انسان ها قادر به ساختن آن ، به ساختن دنیای زیبای کمونیستی به دست خود هستند ، اما به شرط آن که امروز قاطعانه برای نابودی جوامع طبقاتی کنونی ، برای نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر جامعه خویش مبارزه کنند؛ و بکوشند در هر جایی که هستند و به هر گونه ای که امکان پذیر است علیه طبقات استثمارگر و همچنین علیه فرهنگ و ایدئولوژیی که آنها مروج و مبلغش می‌باشند مبارزه کنند ؛ علیه هر چه ارتجاعی است مبارزه کنند ، مبارزه و مبارزه و مبارزه ؛ تنها راه برای ساختن ایده آل انسانی است » ☆☆☆☆☆

در کوچه های باور مردم ،

_ دیری ست _

در ها به هر زحیر عبث ، بسته است

در کوچه های باور مردم

بیبداری ، اعتماد به دشمن را ،

بر دار بست تجربه ، مصلوب کرده است

در کوچه های باور مردم ،

خونهای تازه شهدا

خورشید های روشن برهاند

او را امان دهید ! یاران من !

چقدر تماشائی ست !

مردی که در محله شهدا

دزخیم را فرشته بخواند ...

ای سامری !

تنهایی عظیم ،

عذابت بس !

در هیچ آستان اجابت

با سائل زحیر تو رحمت نیست

ای ، در درون خویشتن خویش ، در بدر

جزمرگ ، هیچ کسی ،

پاسخت نخواهد گفت .

☆ ☆ ☆

م. آزرَم - تهران (مرداد ۱۳۴۹)

پیش‌واژ

از شهر بند فاجعه می آید

آنک فجیع ، زشت ، تماشائی

آلوده جان فاجعه سودا .

یاران من ! مشورید !

اورا امان دهید ، تماشائی ست !

از شهر بند فاجعه می آید

مردی که پشتواره ایمانش را

در منزل دو راهی سودا و استقامت

از شانه تحمل هشته

وینک چون سائلان سمج

در کوچه های باور مردم ، می گردد

باشکلکی به چهره ز توجیه

بر بویۀ گشایش یک در

بر بویۀ پذیرش یک آشنا ،

مگرمشتی که ،

پتک خویشتنش باید

بر خانه های اعتماد مردم می کوبد

غافل که هیچ دری دیگر

درگاه بوس را پذیره نخواهد بود

یاران من ! مشورید !

اورا امان دهید ، تماشائی ست !

بیهوده پرسه می زند این سائل

این سمج

